



ساروز شهادت آیت الله محمد جواد باهنر

سید کاظم اکردی:

## یکی از انسان‌های تاریخی این مملکت بود

آشنایی با علوم شناختی دین (۱)

### جستجوی خدا در سلول‌های عصبی

چو راه درویش آغاچانی امیرنواز باشی زاده مقدم احمد سوزاری

سلوک سیاسی اجتماعی امام موسی کاظم (ع)

در گفت‌وگو با سید محمد مهدی رفیع پور

بررسی ابعاد اعتقادی و اخلاقی حادثه عاشورا

در یادداشتی از محمد قائم عابدی

# دسیسه تبعید

بازخوانی گوشه‌های پنهان پرونده امنیتی امام خمینی در حکومت پهلوی دوم؛ تیر و مرداد ۱۳۴۲

وقتی سخن از تبعید امام خمینی پیش می‌آید بیشتر نگاه‌ها به جریان تبعید ایشان به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ است؛ در حالی که دسیسه تبعید به ۱۶ ماه پیش از این تاریخ - تیر و مرداد ماه سال ۱۳۴۲ - برمی‌گردد. زمانی که هنوز ایشان در حبس و حصر است. بازخوانی رویدادهای این دو ماه بر اساس اسناد منتشر شده پرونده امام خمینی در ساواک و شهربانی، گوشه‌های پنهان و تأثیرگذار جریان تبعید را به خوبی نمایان می‌کند. این که تصمیم به تبعید داخلی و خارجی امام خمینی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ کلید خورده و در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ عملی شده است. با کاوش، خوانش، نگارش و آشکار ساختن گوشه‌های پنهان زندگانی امام خمینی، به‌ویژه آنچه بر پایه نوشته‌ها و اسناد مخالفان ایشان در دسترس است، بهتر می‌توان امام خمینی و اندیشه او، و انقلاب اسلامی ناب را برای نسل امروزی آموزنده ساخت. برای همین دو ماه، تیر و مرداد، از زندگانی سیاسی و مبارزاتی امام خمینی بر اساس اسناد ساواک، سازمان امنیت و اطلاعات کشور، در زمان رژیم پهلوی را واکاوی کرده و تنه‌ایکی از موضوع‌های مهم آن دو ماه را زیر ذره‌بین برده و با هم بازخوانی می‌کنیم. از جمله موضوع و جریان مهم در این دو ماه دسیسه تبعید امام خمینی است که به گونه‌ای در تاریخ زندگانی و تاریخ انقلاب اسلامی فراموش شده است

# بسم الله الرحمن الرحيم



## مکتب امام خمینی

یک مظهر دیگر عقلانیت امام خمینی، تدوین قانون اساسی بود. امام خبرگان ملت را از طریق انتخابات مأمور کرد که قانون اساسی را تدوین کنند. آن تدوین کنندگان قانون اساسی، با انتخاب ملت این کار را انجام دادند. اینجور نبود که امام یک جمع خاصی را بگذارد که قانون اساسی بنویسند؛ به عهده ملت گذاشته شد. ملت خبرگانی را با شناسائی خود، با معرفت خود انتخاب کردند و آنها قانون اساسی را تدوین کردند.

بعد امام همین قانون اساسی را مجدداً در معرض آراء مردم قرار داد و فراندوم قانون اساسی در کشور تشکیل شد. این، یکی از مظاهر عقلانیت امام است. ببینید، پایه‌های نظام را امام اینجور مستحکم کرد. هم از لحاظ حقوقی، هم از لحاظ سیاسی، هم از لحاظ فعالیت اجتماعی، هم از لحاظ پیشرفت‌های علمی، امام یک قاعده محکم و مستحکمی را به وجود آورد که بر اساس این قاعده می‌شود تمدن عظیم اسلامی را بنا نهاد.

از جمله مسائلی که مظهر عقلانیت امام بزرگوار بود، این بود که ایشان به مردم تفهیم کرد که آنها صاحب و مالک این کشورند. مملکت صاحب دارد. این حرف را در دوران حکومت‌های استبدادی بر زبان جاری می‌کردند که آقا مملکت صاحب دارد. مرادشان از صاحب مملکت، دیکتاتورها و مستبدینی بودند که بر کشور حکمرانی می‌کردند. امام به مردم تفهیم کرد که مملکت صاحب دارد و صاحب مملکت، خود مردم هستند.

سخنرانی آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای به مناسبت بیست و دومین سالگرد رحلت امام خمینی



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی

رشید داودی

محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه آرا:

محسن عبداللهی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج امام

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com



## یکی از انسان‌های تاریخی این مملکت بود



دکتر سید کاظم اکرمی از زندانیان سیاسی پیش از انقلاب، عضو مجلس خبرگان قانون اساسی، نماینده بهار و کبودر آهنگ در دور اول مجلس، وزیر اسبق آموزش و پرورش در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷ و از دوستان شهید آیت‌الله محمد جواد باهنر در گفت‌وگو با حریم امام به مناسبت سالروز شهادت شهید دکتر باهنر به خاطراتی از آن مرحوم اشاره کرد.

شهید سید کاظم موسوی - که خداوند هر دوی آن‌ها را با محمد و آل محمد (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) محشور فرماید - به مقبره باباطاهر رفتیم. در آن جا به خدمت شهید باهنر عرض کردم که هر چه قدر کتاب را خوب بنویسیم، باز کار اصلی با معلم است. بنابراین، در صورت امکان شما معلم تعلیمات دینی خوب تربیت کنید.

دیگر رفاقت پیدا کردیم تا زمانی که بعد از انقلاب ایشان وزیر بود و من هم در زمان وزارت شهید رجایی در آموزش و پرورش، با حکم شهید رجایی - به مدت یک سال - مدیر کل آموزش و پرورش همدان بودم تا این که آقای باهنر دوبار - یادم هست یک بار دوشنبه و یک بار چهارشنبه - به همدان تلفن کرد و اصرار کرد که در انتخابات میان دوره‌ای مجلس از بهار یک کسی اسم نوشته است که مناسب مجلس نیست، شما ثبت نام کنید. گفتم «آقای دکتر آخر اهل این منطقه تُرکاند و من ترکی بلد نیستم». گفت این‌ها مهم نیست، برو اسم بنویس! گفتم من اصلاً از مجلس خوشم نمی‌آید و روحم برای قانون و قانون‌گذاری خیلی آمادگی ندارد. باز روز چهارشنبه‌ای زنگ زد و دودفعه اصرار کرد. گفتم چشم شما بفرمایید، من می‌روم انجام می‌دهم. بالاخره رفتیم و ثبت نام کردم. آقای حمید طلایی نیک هم که بعداً مشاور وزارت دفاع شد، آن وقت یک سپاهی

بار دستگیر شدم، هر وقت آن جلسه سخنران نداشت، می‌رفتم برای آن‌ها سخنرانی می‌کردم و نیز اغلب سخنرانانی را که برای سخنرانی در آن جلسه به همدان دعوت می‌شدند، در منزل خود پذیرایی می‌کردم. از جمله آن سخنرانان آقایان آیات: هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه‌ای، مشکینی، ابراهیم امینی، احمد جنتی، محمد جعفری گیلانی، فخرالدین حجازی و جلال گنجه‌ای بودند. یکی دیگر از سخنرانانی که ایشان را به همدان دعوت کردم، مرحوم شهید باهنر بودند که به همراه مرحوم شهید حجت‌الاسلام سید کاظم موسوی تشریف آوردند و دو شب و دو روز منزل ما بودند و گفتیم و تعریف کردیم. به اتفاق این بزرگوار به خدمت مرحوم آیت‌الله آقای آخوند ملاعلی معصومی همدانی (نورالله تعالی مضجع‌الشریف) رسیدیم و در آن جا آقای باهنر از آقای معیری که در همدان دبیر ریاضی بودند و به تهران رفته بودند و در برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش مسئولیتی داشت و به نظر ایشان مانع انجام درست برنامه‌های دینی می‌شد، گله کرد و از مرحوم آقای آخوند خواست که اگر آن فرد به دیدن ایشان آمد، وی را نصیحت کند تا جلوی پیشرفت برنامه‌های دینی را نگیرد.

بعد از دیدار با مرحوم آیت‌الله آخوند، با اتفاق آن دوشهید بزرگوار یعنی شهید دکتر باهنر و مرحوم

### آشنایی و ارتباطان با مرحوم شهید باهنر (ره) چگونه شکل گرفت؟

من قبل از انقلاب با شهید باهنر آشنا بودم و آن آشنایی از این طریق بود که من از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ در دوره کارشناسی ارشد مشاوره و راهنمایی در دانشسرای راهنمایی تحصیل می‌کردم و ضمناً گاه‌وبی‌گاه سخنران انجمن اسلامی دانشجویان بودم و اعضای انجمن گاهی آقای دکتر باهنر را هم که آن وقت محل کارش در وزارت آموزش و پرورش در ساختمانی روبه‌روی در ورودی دانشگاه تربیت معلم (خیابان شهید دکتر مفتاح فعلی) بود، دعوت می‌کردند و ایشان جلسات زیادی تشریف می‌آورد و صحبت می‌کرد ولی دیگر حالا یادم نیست که موضوع سخنان ایشان چه بود.

از آن جا ایشان با من آشنا شده بود و رفاقت پیدا کردیم و سراغ هم می‌رفتیم و می‌آمدیم، و گاهی به منزل ایشان در انتهای خیابان هاشمی می‌رفتیم تا این که بعد ما به همدان برگشتیم. در همدان آقای علی آقامحمدی عضو فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام جلسه‌ای داشتند که یکی از دوستان با اصرار دعوت کردند که بنده هم به آن جلسه بروم و با آن‌ها همکاری کنم و هر وقت آن‌ها سخنران ندارند، سخنرانی کنم. من هم قبول کردم و تا اواخر سال ۱۳۵۱ که برای اولین

پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، دشمنان انقلاب، با ترور و از میان بردن مسئولین نظام قصد براندازی حکومت اسلامی را در سر می‌پروراندند. در این راستا، فاجعه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ و شهادت آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران انقلاب، ثمره تصمیم شیطانی استکبار جهانی و دشمنان جمهوری اسلامی بود. پس از آن، گرچه عکس العمل سریع، قاطع و انقلابی حضرت امام خمینی، هرگونه ابتکار عمل را از دشمنان سلب نمود ولی کار به زعم دشمنان هنوز به اتمام نرسیده بود و طرح نابودی مسئولان طراز اول مملکت، در رأس فعالیت آنها قرار داشت. بدین ترتیب واقعه هشتم شهریور همان سال به وقوع پیوست و رئیس جمهور محبوب، محمدعلی رجایی و نخست وزیر متفکر و دانشمندش، آیت الله دکتر محمد جواد باهنر در انفجار دفتر نخست وزیری به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

امام خمینی در خصوص شخصیت این دو شهید و الامقام می‌فرماید:

«... آقای رجایی یک نفر آدمی بود که دستفروشی (می‌کرد) در بازار از قراری که گفتند. من در مطالعاتی که در ایشان کردم به نظر آمد که از حال دستفروشی اش تا حال ریاست جمهوری، در روح او تأثیری حاصل نشد. چه بسا اشخاصی هستند که اگر کدخدای ده بشوند، تغییر می‌کنند به واسطه ضعفی که در نفسشان هست، تحت تأثیر آن مقامی که پیدامی‌کنند واقع می‌شوند، و اشخاصی هستند که مقام تحت تأثیر آنهاست از باب قوت نفسی که دارند. و آقای رجایی، آقای باهنر در عین حالی که خوب، یکیشان رئیس جمهور بود، یکی‌شان نخست وزیر بود، این طور نبود که ریاست در آنها تأثیر کرده باشد، آنها در ریاست تأثیر کرده بودند؛ آنها ریاست را آورده بودند زیر چنگ خودشان، ریاست آنها را نبرده بود تحت لوای خودش، و این یک درسی است که انسان باید از اینها یاد بگیرد...»



یا بسیجی بود، عکس ما را بر دو به صورت سیاه و سفید در کل آن منطقه پخش کرد و من هم یک ریال - واقعاً یک ریال - خرج نکردم؛ گفتم «اگر می‌خواهید خودتان بروید عکس آماده کنید، پول بدهید و چاپ کنید». البته عکس سیاه سفید که پول زیادی نمی‌خواهد. عکس را بردند و چاپ و پخش کردند. دو-سه سال پیش هم یک کسی از بچه‌های همدان که از مسائل سال‌های گذشته مطلع است و اطلاعات دقیقی دارد، می‌گفت تومی دانی ۹۴/۵ درصد رأی آوردی و در طول این دوران چندین ساله مجلس، هیچ‌کس چنین رأیی نیاورده است؟ گفتم والله من اطلاع ندارم، حالا چون شما می‌گویید، مردم رأی دادند، دست‌شان درد نکند. روز اولی هم که من به مجلس آمدم، همان روز اول سراغ شهید باهنر رفتم. ایشان نخست‌وزیر بود و کار زیادی داشت. گفتم بگویید فلانی آمده است، چند دقیقه مشورتی بکنم. بلافاصله راه داد و خدمت‌شان سلام و عرض ارادت کردم و مسئله را مطرح نمودم - ولی حالا به خاطر ندارم که مشورت‌م راجع به چه چیزی بود - و ایشان پاسخ داد و خدا حافظی کردم و آمدم و دیگر ایشان را ندیدم تا این که بعد از مدتی ایشان به دست منافقین و افراد ضدایران و ایرانی به شهادت رسید و ایران از وجود ایشان بی‌بهره شد.

### مرحوم آیت الله شهید باهنر چه ویژگی‌های شخصیتی‌ای داشتند؟

مردی بود که علاوه بر تحصیلات رسمی حوزوی، تحصیلات دانشگاهی در تعلیم و تربیت داشت و در دانشگاه الهیات دکتر گرفته بود و فلسفه هم خوانده بود و با مسائل روز آشنایی داشت و وی یک شخصیت متعالی و بی‌نظیر، با فضل و با سواد، خوش‌برخورد و شریفی بود و اصلاً یکی از انسان‌های تاریخی این مملکت بود و ما بعد از آقایان طالقانی و مطهری، روحانی‌ای در این حد و حدود ندیده بودیم.

### چه شد که ایشان در تألیف کتاب‌های درسی قبل از انقلاب، مشارکت کرد؟

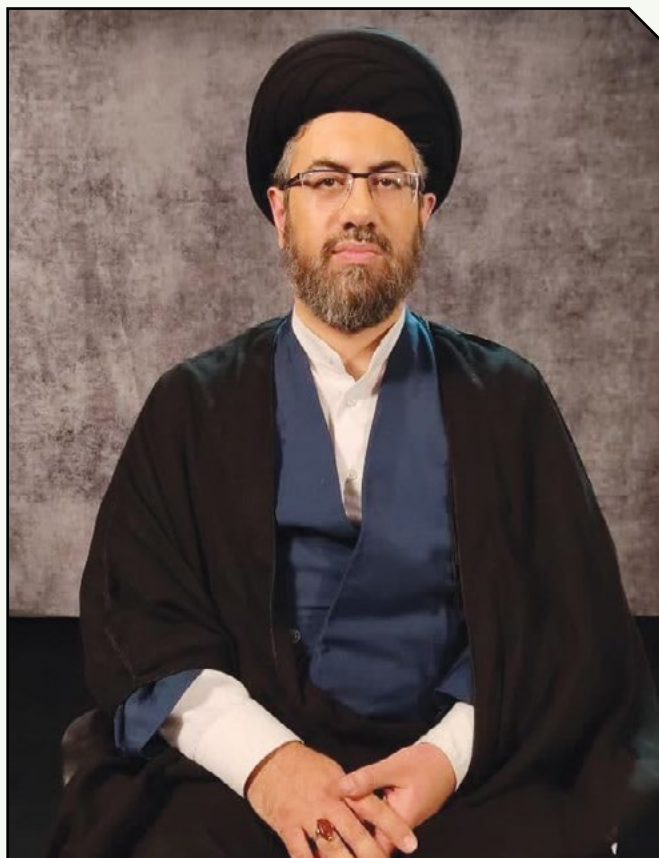
مرحوم آقای سیدرضا برقی که دبیر بودند، با خانم فرخ‌روپارسا ارتباط داشتند و فرخ‌روپارسا به او می‌گوید کتاب‌های تعلیمات دینی مناسب‌تر و به‌روزتر بشود. او هم می‌آید برای این کار شهید باهنر را انتخاب می‌کند. شهید باهنر آن کتاب‌ها را می‌نویسد و بعد هم با شهید بهشتی (رحمة الله علیه) مشورت می‌کند و مرحوم آقای گلزاده غفوری (رحمة الله تعالی علیه) هم به آن‌ها کمک کرده بود و کتاب بسیار خوبی در آورده بودند که این کتاب در سال آخر یا دو سال آخر دوره پهلوی در دبیرستان‌ها کتاب درسی بود و بچه‌ها می‌خواندند.

در خیرگان قانون اساسی هم که بنده به همراه شهید بزرگوار آقای مدنی نماینده همدان بودیم، آقای باهنر هم به همراه جناب آقای محمدجواد حجتی کرمانی (دامت برکاته) نماینده کرمان بودند.

شهید باهنر در آن مدتی که اوایل انقلاب بود، خیلی برای انقلاب کار کرد و یک بار در زمانی که من مدیر کل آموزش و پرورش همدان بودم و ایشان وزیر آموزش و پرورش بودند، سوالی کردم، گفت فلانی دیشب تا ساعت دو بعد از شب در شورای انقلاب بیدار بودم و دیگر حال جواب دادن ندارم.

سید محمد مهدی رفیع پور تهرانی:

## روایات زیادی از حضرت کاظم (علیه السلام) در مسائل شرعی داریم



حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی رفیع پور تهرانی پژوهشگر و مدرس حوزوی، در گفت و گو با حریم امام ضمن اشاره به برخی فرازهای زندگانی امام کاظم (ع)، از سیره و سلوک سیاسی آن حضرت سخن گفت.

و با قدرت‌های موجود از باب تقیه رفتار می‌کردند؛ و غیر از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که به شهادت رسیدند و غیر از امام‌زمان (علیه السلام) که در روایات آمده که ایشان ودیعه خدا هستند و وظیفه‌اش مبارزه مستقیم با ظالمان و حکومت‌های جابر است، امام‌های دیگر ما به‌رغم مبارزات فرهنگی و علمی، ملاحظه می‌کردند که شرایط و مخالفت‌ها تحت کنترل باشد؛ ولی به هر حال سعایت بدخواهان و کینه‌توزی دشمنان اهل بیت سرانجام باعث شد که همین مقدار انتقاد علمی و جبهه‌گیری فرهنگی هم تحمل نشود و امام را به جور و ناحق به شهادت برسانند.

در ماجرای مبارزه شهید «فخ» که در تاریخ نقل شده است -جناب حسین بن علی نواده حضرت مجتبی معروف به «شهید فخ» در زمان حکومت هادی عباسی شورش کرد و مبارزه مسلحانه کرد- امام از جریان مطلع بودند و به او گفتند که تو با کسانی درگیر می‌شوی که افراد پلید و ظالمی هستند؛ و وقتی دیدند مصمم است که برود و جهاد کند، برای او دعا کردند و او را شهید خواندند و گفتند تو شهید می‌شوی. یعنی حضرت بی‌میل نبودند و لذا است که مجلسی در بحار نقل می‌کند که هادی عباسی بعد از این که آن‌ها در منطقه «فخ» شهید کرد، گفت این حسین صاحب فخ-چون در منطقه فخ شهید شد به «صاحب فخ» معروف شد- به دستور موسی بن جعفر قیام کرده است. البته این مدعا شاهدهی ندارد که به دستور امام کاظم (ع) بوده باشد منتهی در همین حد ما داریم که حضرت مطلع بودند ولی دلیلی نداریم که امام قیام مسلحانه را پی‌ریزی می‌کرده‌اند.

مقایسه می‌کنید؛ البته روایات امام کاظم نسبت به آن‌ها کمتر است ولی با امام‌های دیگر که ما مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که اتفاقاً حجم روایات امام کاظم (ع) زیاد است. دوران خاص حضرت باقر و حضرت صادق (علیهما السلام) را بایک تسامحی نباید ملاک قرار داد. بیشتر امام‌های مادر شرایط دشواری بودند؛ مثلاً حضرت امام کاظم با ۴ خلیفه هم‌دوره بودند: منصور عباسی، مهدی عباسی، هادی عباسی و هارون الرشید؛ و این جابه‌جایی قدرت و آن زندان‌ها و آزارهایی که آن‌ها داشتند، تا حدی مانع بود؛ ولی امام کاظم (ع) در زمانی که در مدینه بودند و با شیعیان خودشان ارتباط داشتند و بحمدالله موفق شدند که روات متعددی را تربیت و به جامعه شیعی تقدیم کنند

### سیاست آن بزرگوار در مقابل خلفای عباسی چگونه بود؟

به صورت کلی همه ائمه ما در برابر خلفای جور سیاست «تقیه» را پیشه می‌کردند و اگر چه به مبارزات فرهنگی و علمی خودشان ادامه می‌دادند، ولی از نظر سیاسی به صورت کلی شاهد هستیم که تقیه را پیشه می‌کردند. امام کاظم (علیه السلام) نیز با ۴ خلیفه عباسی هم‌دوره بود: منصور عباسی، مهدی عباسی، هادی عباسی -که خلافتش یک سال بیشتر نبود- و به طور مفصل با هارون الرشید؛ و اگر که حضرت در این سال‌ها همین مقدار آزادی عمل داشتند که احادیثی را بیان کنند، نامه‌هایی را به یادگار بگذارند و مناظراتی را ترتیب بدهند، به خاطر این است که ملاحظه می‌کردند

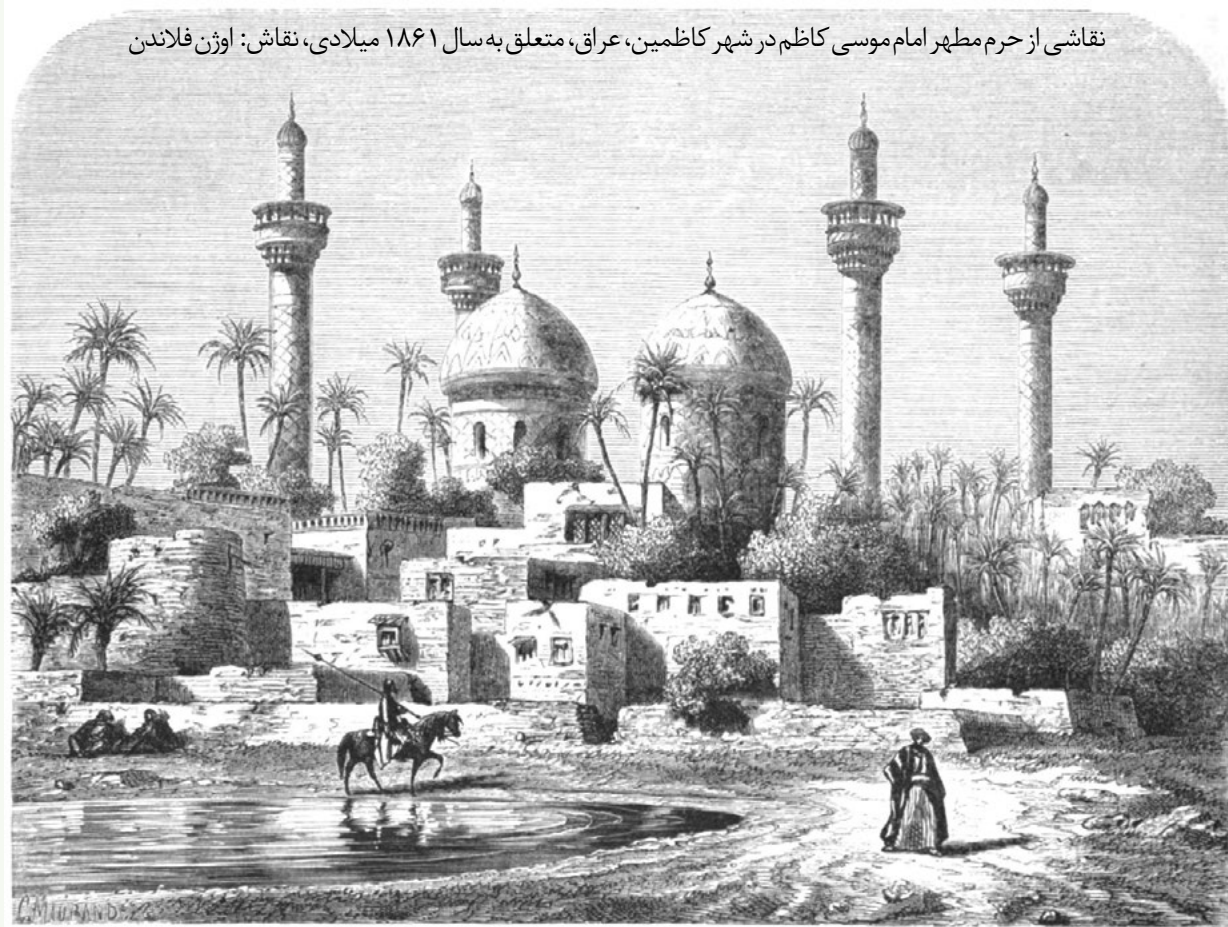
### قدیمی‌ترین منابعی که سیره و زندگانی امام کاظم (ع) را مطرح کرده است، کدام‌اند؟

در خود احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و نیز بعد از آن در میان قدمای اصحاب، مطالبی ثبت و ضبط شده است. از جمله مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «اصول کافی» در آن بابی که موالید و وفیات اهل بیت (علیهم السلام) را گردآوری کرده‌اند، بابی را در مورد حضرت کاظم (ع) باز کرده‌اند و مطالبی را در این زمینه بیان کرده‌اند. لذا این مسئله از قدیم مطرح بوده است؛ منتهی عدم قطعیت آن به خاطر همین عدم وجود مطالب قطعی در روایات محکم است که باعث می‌شود اقوال و قیل و قال‌ها زیاد بشود و در این زمینه‌ها اختلاف در تاریخ به وجود بیاید.

### آیا نهضت علمی ایجاد شده در زمان امام صادق (ع)، در زمان امام کاظم (ع) تعطیل شد؟ اگر نشد، چرا روایات فقهی منقول از آن حضرت بسیار کم‌اند؟

خیر؛ تعطیل نشد و ما روایات متعدد و زیادی از حضرت کاظم (علیه السلام) در مسائل شرعی داریم که در «مسند امام کاظم (علیه السلام)» در ۳ جلد جمع‌آوری شده است. علاوه بر نامه‌های متعدد و احادیث متعددی که از امام کاظم (ع) هست، شاگردانی را هم تربیت کرده‌اند، که از جمله آن‌ها جناب علی بن جعفر است که از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایات متعددی را نقل کرده است. منتهی این مسئله را احتمالاً شما با روایات زیاد امام صادق و حتی امام باقر (علیهما السلام)

نقاشی از حرم مطهر امام موسی کاظم در شهر کاظمین، عراق، متعلق به سال ۱۸۶۱ میلادی، نقاش: اوژن فلاندن



نماند. امام کاظم (ع) فرمودند: «من به شما گفتم اگر بگویم، بر نمی گردانی!» این جا بود که مصمم بر قتل و شهادت امام کاظم (ع) شد. یعنی حضرت را در واقع مدعی حکومت یافت و این جور حدس زد که ایشان در ذهن شریفشان این مسئله را می پروراند که خواهند حکومت را از هارون بگیرند.

در منابع تاریخی علاوه بر وجوه متعددی که برای دستگیری و شهادت حضرت مطرح کرده اند، جهت دیگری آمده است و آن این که علی بن اسماعیل برادرزاده آن حضرت که پسر اسماعیل فرزند امام صادق بوده است، پیش هارون سعایت می کند و به دروغ هارون را از حضرت ترساندند و گفتند ایشان پنهانی دارد نیرو جمع می کند و لذا حضرت را در معرض قتل قرار دادند. (ارشاد شیخ مفید، جلد ۲، ص ۲۳۷)

البته در مورد این که آیا او دروغ می گفته یا راست می گفته است، دو دیدگاه وجود دارد: بعضی ها می گویند این دروغ بوده است و او سعایت می کرده و حرف بی خودی می زده است که هارون را تحریک بکند. برخی ها هم می گویند نه واقعاً موسی بن جعفر (ع) به دنبال قدرت و حکومت بودند و مخفیانه داشتند کارهایی می کردند. این دو نظر وجود دارد؛ و من نمی خواهم الان وارد این بحث بشوم.

### آیا راجع به مادر ایشان و فضیلتش مطلبی در تاریخ نقل شده است؟

مادر ایشان به نام «حمیده بربریه» کنیز و ام ولد بوده است و در کتاب کافی دو روایت درباره ایشان داریم که ایشان را مدح و تحسین کرده اند. یکی از حضرت صادق (علیه السلام) است که کافی به سند خودش از ایشان نقل کرده است که «فرشته ها حمیده را محافظت می کردند تا این خانم به دست من رسید و مانند یک قطعه شمش طلائی که غل و غش ندارد، حمیده هم

گرویدند. البته بعد از این که ۷۰ روز بعد از امام صادق او از دنیا رفت، اکثر پیروانش برگشتند و فهمیدند اشتباه کرده اند و آمدند به موسی بن جعفر گرویدند؛ هر چند عده قلیلی از آن ها به امامت ایشان ماندند و بعد از امام صادق و قبل از امام کاظم (علیهما السلام)، عبدالله افطح را قرار دادند. البته این ها تعدادشان خیلی اندک است.

همان طور که عرض کردم پیروان اسماعیلیه، ناووسیه و فطحیه اندک بودند و بعد از امام صادق (ع)، اکثریت شیعه امامت حضرت کاظم (ع) را پذیرفتند.

### با وجود عدم مبارزه مسلحانه آن حضرت با حکومت عباسی، چرا ایشان را به شهادت رساندند؟

باید توجه شود که دشمنان اهل بیت این گونه نبودند که تنها در صورتی که آنان دست به سلاح و مبارزه مسلحانه بزنند، با ایشان درگیر شوند؛ بلکه همین که احساس خطر می کردند، مثل همه ظالمین و جبارین تاریخ دست به خشونت می زدند و مخالفان و منتقدانشان را حذف می کردند. حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) هم به خاطر موقعیت بالایی که در بین شیعیان و در امت اسلامی داشتند، باعث نگرانی هارون شدند و از همین رو است که آن بزرگوار را مورد ظلم و ستم قرار دادند و در آخر به شهادت رساندند.

علاوه بر این عده ای از مورخین از جمله ابن جوزی در «تذکره الخواص» نقل کرده اند که هارون الرشید یک وقتی به حضرت امام کاظم (ع) گفت «حدود فدک چه قدر است که من فدک را به شما برگردانم؟» و حضرت گفتند شما بر نمی گردانید؟ گفت نه بگو من برگردانم. گفت «حد اول آن عدن است، حد دوم آن سمرقند است، حد سوم آن آفریقا است و حد چهارم شام هم دریای خزر است»؛ و هارون الرشید گفت برای ما چیزی

### آیا بعد از امام صادق (ع)، شیعیان همگی امامت موسی بن جعفر (ع) را پذیرفتند؟

خیر؛ اگر چه بدنه اصلی و اکثریت شیعه به امامت حضرت کاظم (علیه السلام) معتقد شدند و به ایشان رجوع کردند اما کسانی هم بودند که به مذاهب دیگری پیوستند؛ که نوبختی که در اوایل قرن چهارم از دنیا رفته است و وفاتش را در سال ۳۱۰ ثبت کرده اند، در کتاب فرق الشیعه می گوید که بعد از امام صادق (علیه السلام) شیعه به چند گروه تقسیم شد: یک عده از آن ها معتقد شدند به این که امام صادق زنده است و «مهدی»، خود امام صادق (علیه السلام) است. که به این ها به خاطر این که رئیس شان مردی از اهل بصره به نام «عبدالله بن ناووس» بوده است، «ناووسیه» می گویند.

گروه دوم «اسماعیلیه» هستند که البته دقیقاً معلوم نیست که اسماعیلیه در زمان حیات امام صادق و بلافاصله بعد از وفات اسماعیل بن صادق پسر امام صادق - که در زمان حیات پدر از دنیا رفت - به وجود آمدند، یا بلافاصله به وجود آمدند. ولی در کتب فرق تاریخ اسماعیلیه را بعد از امام صادق (ع) ذکر می کنند. این ها معتقد بودند که اسماعیل زنده است و امام صادق به قائم بودن ایشان اشاره کرده است و حالا که ما ایشان را نمی بینیم، پس حتماً ایشان غایب شده است. که به این ها «اسماعیلیه خالص» می گویند.

دسته سوم «مبارکیه» هستند؛ که می گویند امامت بعد از حضرت صادق، با محمد بن اسماعیل پسر اسماعیل است؛ یعنی می گویند حالا که اسماعیل در زمان حیات پدرش از دنیا رفت، امامت در نسلش می رود و به محمد بن اسماعیل می رسد و در آن جامی ماند.

یک عده هم فطحی می شوند به آن ها «فطحیه» می گویند؛ که این ها معتقد به امامت «عبدالله افطح» بودند. عبدالله بن جعفر معروف به افطح یکی دیگر از پسرهای امام صادق (ع) بود که این ها به امامت او

از دنس‌ها و آلودگی و گناهان پاک و مبرّابوده است». در روایت دیگری از حضرت باقر (علیه‌السلام) است که درباره آن بانو فرمودند که «در دنیا حمیده و در آخرت محموده خواهد بود». یعنی ایشان هم در دنیا و هم در آخرت مورد تحسین و مدح قرار خواهد گرفت و این نشان‌دهنده پاکدامنی و پاکیزگی، اخلاق خوب و معنویت این بانوی بزرگوار است.

### از آن حضرت مناظره‌ای نقل شده است؟

ایشان هم مانند پدرشان امام صادق (ع) دارای مناظرات و مباحثاتی هستند که این‌ها را ما در منابع روایی مان می‌بینیم. از جمله مناظرات حضرت امام کاظم (ع)، مناظرات ایشان با خود هارون الرشید است؛ که هارون در سفری که به مکه آمده بود با یک غروری خودش را از خانواده پیغمبر می‌دانست- بنی‌العباس بالاخره با بنی‌هاشم فامیل بودند- و روزی که به مدینه آمد، کنار قبر پیامبر رفت و وقتی که آن جا رسید، دید که خیلی شلوغ است و قبایل مختلف و مردم مختلف حضور دارند. خطاب به رسول خدا گفت «السلام علیک یا بن عم» سلام بر تو پسر عموا! یعنی ما فامیل هستیم و این پسر عمو بودن را به رخ کشید. وقتی حضرت کاظم این مطلب را دیدند، نزدیک قبر پیامبر آمدند و با صدای بلندی که بقیه شنیدند و در تاریخ ثبت شده است، گفتند «سلام بر تو ای پیامبر خدا! سلام بر تو ای پدر!» که هارون خیلی ناراحت شد و در آن جا به حضرت گفت «شما چه طور ادعا می‌کنید که فرزند پیغمبرید، در حالی که شما در واقع فرزند علی هستید و هر کسی را به جد پدری اش منسوب می‌کنند نه جد مادری؟!». حضرت برای او این آیه را خواندند که «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (سوره انعام آیات ۸۴ و ۸۵) که می‌گوید داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس از نسل ابراهیم هستند. بعد حضرت به او گفت «این آیه عیسی را از فرزندان ابراهیم شمرده است؛ عیسی که پدر ندارد، پس نسب عیسی از طریق مادر به ابراهیم رفته است. بنابراین طبق این آیه قرآن، فرزندان دختری هم فرزند انسان هستند و ما طبق انتسابمان به مادرمان فاطمه زهرا، فرزند پیغمبر هستیم» و هارون از این موضوع ناراحت شد و چیزی نگفت. (کامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶۴ و بدایه و نهایه، ابن کثیر، چاپ دوم، ج ۱۰، ص ۱۸۳)

در مناظره دیگری که مرحوم مجلسی در «بحار» نقل کرده است، هارون از حضرت می‌پرسد که شما چه طور خودتان را فرزند رسول خدا می‌دانید نه فرزندان علی؟ ایشان در پاسخ می‌گویند که «اگر پیغمبر زنده شود و دختر تو را خواستگاری کند، دخترت را می‌دهی؟» هارون خیلی خوشحال می‌شود و می‌گوید معلوم است که می‌دهم و افتخار می‌کنم که به پیغمبر دختر بدهم. حضرت کاظم گفتند ولی نه پیامبر از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من به او دختر می‌دهم! هارون گفت چرا؟ فرمودند برای این که من از نسل او هستم و این از دواج حرام است. (بحار، جلد ۴۸، ص ۱۲۷)

حالا این احتمال وجود دارد که این دو مورد، یک ماجرا باشد که دو گزارش از آن داریم یا ممکن است که این‌ها دو ماجرا و در سال‌های مختلفی بوده باشند؛ چون

عرض کردم که دوران حکومت هارون، دوران طولانی‌ای بود و حضرت چندین سال با او هم‌دوره بودند.

### گزارش دقیقی درباره فرزندان آن حضرت رسیده است؟

درباره فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) که امامزاده‌های برجسته کشور ما را تشکیل داده‌اند، اختلاف زیادی هست. مرحوم شیخ مفید ۳۷ فرزند برای ایشان ثبت کرده‌اند، اعم دختر و پسر؛ و اسامی شان هم در کتاب «ارشاد» شیخ مفید ذکر شده است (ارشاد شیخ مفید، جلد ۲، صفحه ۲۴۴). ابن خَشَّاب هم ۲۰ پسر و ۱۲ دختر یعنی ۳۲ فرزند برای ایشان ذکر کرده است. «عمدة الطالب» که کتاب مهمی در انساب است، ۶۰ فرزند برای ایشان ذکر کرده است، شامل ۲۳ پسر و ۳۷ دختر (عمدة الطالب، ص ۱۹۷) و شاید این بالاترین عددی باشد که در مورد فرزندان حضرت ذکر شده است.

جناب ابن جوزی هم در «تذکرة الخواص» این بحث را مطرح و درباره حضرت کاظم (علیه‌السلام) می‌گوید ۲۰ فرزند پسر و ۲۰ دختر داشتند؛ یعنی می‌گوید علمای سیره ۴۰ فرزند برای ایشان نقل کرده‌اند. (تذکرة الخواص، ص ۴۳۹)

ما حالا ارشاد شیخ مفید را ملاک قرار می‌دهیم، چون شیخ مفید هم از قدما است- وفات ایشان سال ۴۱۳ است- و هم خیلی مرد بزرگ، دقیق و دانشمندی بوده است و از طرفی کتاب ارشاد هم کتاب خیلی معتبری است. شیخ مفید فرزندان ایشان را چنین نام می‌برد: علی بن موسی الرضا، ابرهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، جعفر، هارون، حسین، احمد، محمد، حمزه، عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید، حسن، فضل و سلمان؛ که این ۱۸ نفر پسران آن حضرت هستند و فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام‌ابیه، رقیه صغری، کلثوم، ام‌جعفر، لبابه، زینب، خدیجه، غلیه، آمنه، حسنه، بُریه، عایشه، ام‌سلمه، میمونه و ام‌کلثوم هم ۱۹ دختر آن حضرت هستند.

و نکته مهمی که در کلام جناب شیخ مفید (رضوان الله تعالی) وجود دارد، این است که در این فصل می‌گوید همه فرزندان موسی بن جعفر فضل و منقبت مشهور دارند و افضل آن‌ها امام رضا (ع) است. این توثیق و تأیید همه امامزاده‌های بلافضل حضرت کاظم است که نام‌شان در ارشاد آمده است. یعنی این طور نیست که ما دلیلی نداشته باشیم که حالا بعضی از این‌ها معلوم نیست در چه شرایطی بوده‌اند و آدم خوبی بوده‌اند یا آدم بدی بوده‌اند- برخی از علوی‌ها بودند که طرفدار بنی‌الحسن بودند و از حرف امام معصوم تخطی می‌کردند- یا واضح نیست مذهب‌شان چه بوده است؛ نه، این حرف‌ها نیست و ایشان همه فرزندان حضرت کاظم را به جلالت توثیق و تأیید می‌کند و البته می‌گوید افضل‌شان امام هشتم است.

نکته دیگر این که حالا حضرت رضا (ع) که همه به ایشان ارادت داریم و امام، سرور و آقای ما هستند و در بین فرزندان حضرت موسی بن جعفر (سلام الله علیه) جایگاه‌شان از همه بالاتر است، اما غیر از حضرت رضا (ع)، شیخ مفید در مورد شاهچراغ می‌گوید «وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى كَرِيمًا جَلِيلًا وَرَعَاوًا كَانَ أَبُو الْحَسَنِ

مُوسَى (ع) يُجِبُّهُ وَيُقَدِّمُهُ وَوَهَبَ لَهُ صَبِيغَتَهُ الْمَعْرُوفَةَ بِالْيَسِيرَةِ وَيُقَالُ إِنَّ أَحْمَدَ بْنَ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ» (الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۴۴؛ كشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ إعلام السوری، امین‌الاسلام طبرسی، ص ۳۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۲۸۳) یعنی حضرت شاهچراغ (علیه‌السلام) کریم، بزرگوار و خیلی باتقوا بود و حضرت امام کاظم (ع) او را دوست داشت و او را بر بقیه اولادش مقدم می‌کرد و باغش را که به «یسیره» معروف بود، به ایشان هدیه کرد و گفته می‌شود احمد بن موسی هزار برده را آزاد کرد.

درباره حضرت فاطمه معصومه (س) هم نه در ارشاد، ولی در کتاب‌های دیگر فضیلت، بزرگواری و منقبت ایشان را داریم.

البته بحث ادامه دارد ولی من به همین مقدار بسنده می‌کنم چون دیگر مصاحبه طولانی می‌شود.

### به عنوان حُسن ختام روایتی را از آن حضرت بیان فرمایید.

روایتی را مرحوم کلینی در کتاب «کافی» و حرّانی در «تحف العقول» از حضرت کاظم (ع) نقل کرده‌اند که به حدیث هشام معروف شده است و من بخشی از آن را برای عزیزان نقل می‌کنم: «يَا هِشَامُ، مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَقُولُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا، وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَفْعَلُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ ای هشام! خداوند پیامبران را به سوی بندگان نفرستاد مگر برای این که خدا را بشناسند؛ بهترین مردم در پاسخ‌گویی، نیکوترین آن‌ها از نظر شناخت خدا و داناترین مردم به امر خدا کسی است که عقل بهتری داشته باشد؛ و کامل‌ترین آن‌ها از نظر عقلی، کسی است که از نظر مرتبه معنوی در دنیا و آخرت برترین است. این فضیلت عقل‌گرایی در مکتب تشیع را اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که هر چه قدر که ما معرفت‌مان را تقویت کنیم و در کمان را از ظرایف معارف الهی و مطالب قرآن و عترت (علیهم‌السلام) بالا ببریم، رشد می‌کنیم و جلومی‌رویم و درجات بالاتری را پیدا می‌کنیم.

باز در همین روایت شریف هست که حضرت در فضیلت تواضع و مذمت تکبر کردن می‌فرمایند: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَمَلَكٌ أَخَذَ بِنَاصِيَّتِهِ فَلَا يَتَوَاضَعُ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ وَلَا يَتَعَاطَى إِلَّا وَضَعَهُ اللَّهُ»؛ هیچ بنده‌ای نیست مگر این که فرشته‌ای موی جلوی پیشانی اش را در چنگ دارد (کنایه از این که در قبضه قدرت فرشته است)؛ پس تواضع نمی‌کند بنده، مگر این که خدا او را بالا می‌برد و تکبر نمی‌کند مگر این که خدا او را زمین می‌زند.

روایت دیگری هم از آن بزرگوار نقل شده است که: «مِنْ كَلَامِهِ عِنْدَ قَبْرِ حَضْرَتِهِ: إِنَّ شَيْئًا هَذَا آخِرُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُرْهَدَ فِي أَوْلِيهِ، وَإِنَّ شَيْئًا هَذَا أَوْلُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُخَافَ آخِرُهُ» (تحف العقول: ص ۴۰۸) از سخنان امام کاظم (علیه‌السلام) زمانی که بر سر قبری حاضر شده بود: چیزی (دنیا و زندگی) که پایانش این است، سزاوار است که به ابتدای آن دل بسته نشود، و چیزی (آخرت) که ابتدایش این است، سزاوار است که از پایان آن، ترسیده شود.

امیدواریم که خدای متعال به ما توفیق عمل کردن به فرمایشات موسی بن جعفر (علیه‌السلام) را عنایت بفرماید.



نسبت ما و واقعه عاشورا در نگاهی به ابعاد قیام حسینی (۱)

## بررسی ابعاد اعتقادی و اخلاقی حادثه عاشورا

محمد قائم عابدی

دکترای فلسفه و کلام اسلامی

### مقدمه

بی شک عدم بیعت و قیام امام حسین (ع) در مقابل حکومت ظالمانه و فاسد اموی، که به حادثه عاشورا و شهادت ایشان و یاران باوفایش ختم شد را می توان به عنوان پررنگ ترین نماد و شعار شیعه، پس از وقوع این حادثه تا به امروز دانست. اهتمام امامان معصوم (ع) بر زنده نگه داشتن این حادثه در میان شیعیان، که از منطوق و مفهومی کلمات و سخنان معصومین با اصحاب خود و همچنین سیره عملی امامان به دست می آید گویای این مطلب است. ائمه (ع) در هر زمانی که شرایط مناسبی بود با بیانات مختلف سعی می کردند شیعیان و حتی سایر مسلمانان را به رفتن به زیارت امام حسین (ع) تشویق کنند و در سخت ترین شرایط آنان را به بزرگداشتن این واقعه به تنهایی (روضه خانگی و لو در حد یک نفر) امر می کردند تا این واقعه به فراموشی سپرده نشود. روایات صحیحی که در ثواب زیارت امام حسین (ع) و ثواب گریه کردن بر ایشان و ثواب برگزاری مجالس ذکر مصیبت شهادت ایشان در منابع روایی شیعی نقل شده - تعداد این روایات بسیار زیاد است (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۰۹-۵۴۲) - مؤید این نکته است. شیخ طوسی از امام رضا (ع) روایت کرده که: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع)، قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»؛ فرمودند: هر کس ابا عبد الله را کنار شط فرات زیارت کند، مانند کسی است که خداوند را در بالای عرش

زیارت کرده است» (تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۴۶). همچنین امام کاظم (ع) فرمودند: «أَدْنَى مَا يَثَابُ بِهِ زَائِرُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ إِذَا عَرَفَ حَقَّهُ وَ حُرْمَتَهُ وَ وَلا يَنْتَهُ أَنْ يُعْفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ»؛ کمترین آنچه از ثواب به زائر ابا عبد الله علیه السلام کنار نهر فرات داده می شود آنگاه که حق و حرمت و ولایت او را بشناسد، این است که آنچه از گناهان پیش فرستاده و بعداً می فرستد (گناهان گذشته و آینده او) آمرزیده می شود (الکافی، ج ۴، ص ۵۸۲).

در حدیث دیگری است که امام صادق (ع) به مسمع بن عبد الملک فرمودند: «أَمَا تَذَكَّرُ مَا صُنِعَ بِهِ - يَعْنِي بِالْحُسَيْنِ (ع)؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَلْتَجَزَعُ؟ قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ وَ أَسْتَعْبِرُ بِذَلِكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ. فَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ! أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرْحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا. أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ أَبَائِي لَكَ وَ وَصِيَّتَهُمْ مَلِكِ الْمَوْتِ بِكَ وَ مَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ أَفْضَلُ وَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَ أَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأَمِّ الشَّفِيقَةِ عَلَيَّ وَ لِدَهَاءِ، إِلَيَّ أَنْ قَالَ: مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَ لِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ. فَإِذَا سَالَ دَمُوعُهُ عَلَيَّ حَدَّ قَلْبِي أَنْ فَطَرَهُ مِنْ دَمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لِأَطْفَانٍ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوْجَدَ لَهَا حَرٌّ. وَ ذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا يَتَضَمَّنُ ثَوَابًا جَزِيلًا يَقُولُ فِيهِ: - وَ مَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا أَلْعَمْتُ بِالنَّظَرِ

إِلَى الْكَوْثَرِ وَ سَقِيَتْ مِنْهُ مَعَ مَنْ أَحَبَّنَا»؛ آیا یاد می کنی که چه کردند با امام حسین (ع)؟ گفتم بله! فرمودند آیا جزع و بی تابی می کنی؟ گفتم آری بخدا قسم و بدین خاطر گریه می کنم و اشک می ریزم تا اینکه اهل خانه ام اثر اشک را در من می بینند و از طعام امتناع می کنم تا اینکه [اثر] آن در رخسارم نمایان می شود. حضرت فرمودند: خداوند اشکت را رحمت کند! به درستی که تو از کسانی هستی که از اهل جزع برای ما و از آنانی که به سبب شادی ما شادی می کنند و به خاطر حزن ما محزون می شوند شمرده می شوند. به درستی که تو هنگام مرگت حاضر شدن پدران من را که نزدت آمده اند و توصیه کردن ایشان در مورد توبه ملک الموت را خواهی دید و آنچه بدین خاطر از بشارت به تو می دهند بهتر و افضل می باشد، و ملک الموت از مادر مهربان بر فرزند، بر تومهربان تر است. هیچ کسی از روی رحمت به ما و به خاطر آنچه که به ما وارد شده بر ما گریه نمی کند مگر اینکه خداوند قبل از اینکه اشک از چشم هایش خارج شود او را رحمت می کند؛ پس هنگامی که اشک های او بر گونه اش جاری شود اگر قطره ای از اشک هایش در جهنم بیفتد قطعاً حرارت جهنم را خاموش خواهد نمود تا اینکه دیگر هیچ حرارتی نداشته باشد. سپس سخن طولانی فرمود که متضمن ثواب زیادی بود و در آن سخن فرمود: و هیچ چشمی نیست که بر ما گریه کند مگر اینکه به نگاه به کوثر بهره مند خواهد شود و از آن به همراه



آنانی که ما را دوست دارند سیراب خواهد شد (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۷-۵۰۸).

هر حادثه و واقعه‌ای دارای ابعاد و جهاتی است که برای تحلیل کامل و جامع و الگوگیری از آن، باید آن را از جهات مختلفی مورد تحلیل و بررسی قرار داد و فروکاستن آن به یکی از ابعادش یا فقط پرداختن به یکی از آنها و چشم‌پوشی از سایر ابعاد، مغالطه‌ای است که موجب برداشت و فهم ناقص و بعضاً مخرب و منحرف کننده و باعث ایجاد تصویری ناقص از آن واقعه می‌شود. از همین رو حادثه شهادت امام حسین (ع) و یارانش در روز عاشورا نیز دارای ابعاد مختلفی است که در تحلیل و فهم آن حادثه برای الگوگیری مناسب از آن جهت زندگی و جامعه امروز ما و فرار از گرفتار شدن در تقلیل‌گرایی، باید همه آنها را در نظر گرفت. در این نوشتار - به اختصار - به تبیین ابعاد اعتقادی و اخلاقی این حادثه جانسوز می‌پردازیم.

### بعد اعتقادی

معتقدان به ادیان آسمانی اتفاق نظر دارند که این ادیان دارای سه اصل کلی مشترک هستند:

۱. توحید: یعنی اعتقاد به خدای یگانه؛
  ۲. نبوت: یعنی اعتقاد به بعثت پیامبران از طرف خدای متعال برای هدایت بشر به سوی کمال نهائی و سعادت دنیا و آخرت؛
  ۳. معاد: یعنی اعتقاد به زندگی ابدی برای هر فردی از انسان در عالم آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که در این جهان انجام داده است؛
- پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز محور دعوت خود را بر این سه اصل قرار داد که قرآن و سخنان ایشان تجلی‌گاه این سه اصل است.

با جستجو در میان خطبه‌ها و سخنان امام حسین (ع) از ابتدای حرکت خود تا روز شهادتش، می‌بینیم که متوجه کردن مردم نسبت به مسئله توحید (ذات، صفات و افعال)، نبوت و معاد از اصلی‌ترین ارکان معرفتی و نظری نهضت امام حسین (ع) است. در وصیتنامه‌ای که امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه به مکه در شب سوم شعبان سال ۶۰ هجری نوشت و به برادرش محمد حنفیه تحویل داد (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰) کاملاً این نکته مشهود است. کلماتی مانند «لا اله الا الله»، «الحمد لله»، «ما شاء الله»، «لا حول و لا قوة الا بالله»، «و صلی الله علی رسوله» دائماً بر زبان حضرت جاری بود. حتی در سخت‌ترین لحظات مبارزه و نبرد که انسان همه چیز را جز حفظ جان خویش فراموش می‌کند، با همه مصائب سنگین و کمر شکنی که بر جسم شریف ایشان وارد شده بود این کلمات با صدای بلند از سیدالشهدا شنیده می‌شد تا به همه بفهماند که من به دنبال حکومت بر شما نیستم بلکه آمده‌ام تا کلمه توحید را مجدداً احیا کنم و صحنه جنگ را تبدیل به کلاس درس توحید کرد که تا روز قیامت، موحدان و آزادگان عالم، جرعه نوش این معلم توحید و این مکتب یکتا پرستی خواهند بود. امام باقر (ع) فرمود: حسین بن علی (ع) از کربلا نامه‌ای به برادرش محمد حنفیه نوشت و در آن مسئله معاد را متذکر شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛ أَمَا بَعْدَ فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ وَالسَّلَامُ» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷).

و افعالی که از حضرت امام حسین (ع) در شب و روز عاشورا صادر شد بیان کمال توحید و فتای تام از جنبه نظری و عملی بود؛ مانند سخنان ایشان با خواهر خود در شب عاشورا و دعای ایشان هنگام حمله لشکر دشمن در صبح عاشورا و اقامه نماز جماعت در ظهر عاشورا. در آخرین کلماتشان حضرت در گودال قتلگاه فرمودند: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُخَيِّبَ الْمُؤْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (مقتل الحسين مقرر، ص ۲۸۳).

### بعد اخلاقی

همانطور که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲)، امام حسین (ع) نیز در جریان نهضت و حرکت خود، اخلاق نبوی را در سخن و عمل به بهترین شیوه به نمایش گذاشت و در هیچ مرحله‌ای از حدود اخلاقی تجاوز نکرد. هنگامی که کاروان امام حسین (ع) برای نخستین بار با لشکر حرّین یزید ریاحی برخورد کرد و حضرت آثار تشنگی را در لشکر حرّ دید به جوانان خود فرمود: «این مردم را آب دهید و سیرابشان کنید، و دهان اسبانشان را نیز تر کنید». پس چنان کردند، و پیش آمده کاسه‌ها و جامها را از آب پر کرده نزدیک دهان اسبها می‌بردند و همین که سه دهن یا چهار یا پنج دهن می‌خوردند از دهان آن اسب دور می‌کردند و اسب دیگری را آب می‌دادند تا همه را به این کیفیت آب دادند. علی بن طعان محاربی گوید: من آن روز در لشکر حرّ بودم و آخرین نفری بودم که دنبال لشکر بدان جارسیدم، چون حسین (ع) تشنگی من و اسبم را دید، فرمود: «راویه را بخوابان (راویه به معنای شتر آبکش، و به معنای مشک آب نیز آمده). علی بن طعان گوید: راویه پیش من به معنای مشک بود (ومراد حضرت شتر آبکش بود)، از این رومن مقصود او را نفهمیدم، امام (ع) که متوجه شد من نفهمیدم، فرمود: ای پسر برادر! شتر را بخوابان، من شتر را خواباندم. فرمود: بیاشام؛ من هر چه می‌خواستم بیاشامم آب از دهان مشک می‌ریخت، حسین (ع) فرمود: سر مشک را بپیچان، من ندانستم چه بکنم، پس خود آن جناب بر خاست و آن را پیچاند، پس آشامیدم و اسبم را نیز سیراب کردم (الإرشاد للمفید؛ ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۷۹). اما لشکر عمر سعد چگونه رفتار کرد؟ شیخ مفید نقل می‌کند که: «فَبَعَثَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي الْوَقْتِ عَمْرُؤَ بْنَ الْحَجَّاجِ فِي خَمْسِمِائَةِ فَارِسٍ، فَنَزَلُوا عَلَى الشَّرِيعَةِ وَحَالُوا بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ أَنْ يَشْتَقُوا مِنْهُ قَطْرَةً وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَنَادَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُصَيْنِ الْأَزْدِيُّ وَكَانَ عِدَادَهُ فِي بَجِيلَةَ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا حُسَيْنُ! أَلَا تَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ كَأَنَّهُ كَيْدُ السَّمَاءِ؟! وَاللَّهِ لَا تَدُقُّونَ مِنْهُ قَطْرَةً وَاحِدَةً حَتَّى تَمُوتُوا عَطَشًا» (الإرشاد للمفید، ج ۲، ص ۸۶-۸۷).

در عصر روز نهم محرم که شمر بن ذی الجوشن امان‌نامه‌ای برای قمر بنی‌هاشم عباس بن علی (ع) و برادرانش آورد و آنان را صدا زد، آنان پاسخ او را ندادند اما امام حسین (ع) به برادرانش فرمود: «أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ قَابِسِقًا فَإِنَّهُ بَعْضُ أَحْوَالِكُمْ» (اللهوف، ص ۸۸)؛ جواب شمر را بدهید گر چه فاسق است، زیرا او از

دایی‌های (طایفه مادری) شما است. همچنین حضرت سیدالشهدا در شب عاشورا بیعت را از یاران خود برداشت و فرمود: «إِنِّي لِأَطْنُّ أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا وَإِنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا» (الإرشاد للمفید، ج ۲، ص ۹۱)؛ همانا من دیگر گمان یاری کردن از این مردم ندارم، آگاه باشید من به همه شما رخصت رفتن دادم پس همه شما آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست، و این شب که شما را گرفته فرصتی قرار داده آن را شتر خویش کنید (و به هر سومی خواهید بروید)!

حرّین یزید ریاحی که یکی از فرماندهان لشکر این زیاد و نخستین کسی بود که مسیر کاروان امام حسین (ع) را بست و شاید بتوان گفت یکی از عوامل اصلی گرفتاری امام و یارانش در صحرای کربلا بود، در صبح روز عاشورا و قبل از آغاز جنگ، از کار خود پشیمان شد و توبه کرد و تصمیم گرفت که به لشکر امام (ع) بپیوندد. حرّ به امام گفت: «أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ (ع): نَعَمْ! يُتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ» (اللهوف، ص ۱۰۳). حضرت حسین (ع) با اینکه می‌دانست اضافه شدن یک نفر به لشکر او هیچ تأثیری در نتیجه جنگ و پیروزی او نخواهد داشت معذک او را به خاطر کار قبیحش سرزنش نکرد و توبه او را پذیرفت و بعد از شهادت او هم لطف ویژه و رفتار کریمانه‌ای با حرّ کرد که شرمندگی درونی او را بر طرف کند. سید بن طاووس نقل می‌کند که: «ثُمَّ انشأ شهيد فحَمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع). فَجَعَلَ يَمَسُّحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ أَنْتَ الْخَيْرُ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ خُرَافِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (اللهوف، ص ۱۰۴)؛ پس از شهادت حرّ، بدن او را نزد حسین (ع) بردند. آن حضرت خاکها را از چهره حرّ پاک می‌کرد و فرمود: تو آزاد مردی! آنچنان که مادرت تو را (حرّ) نام نهاد و تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای!

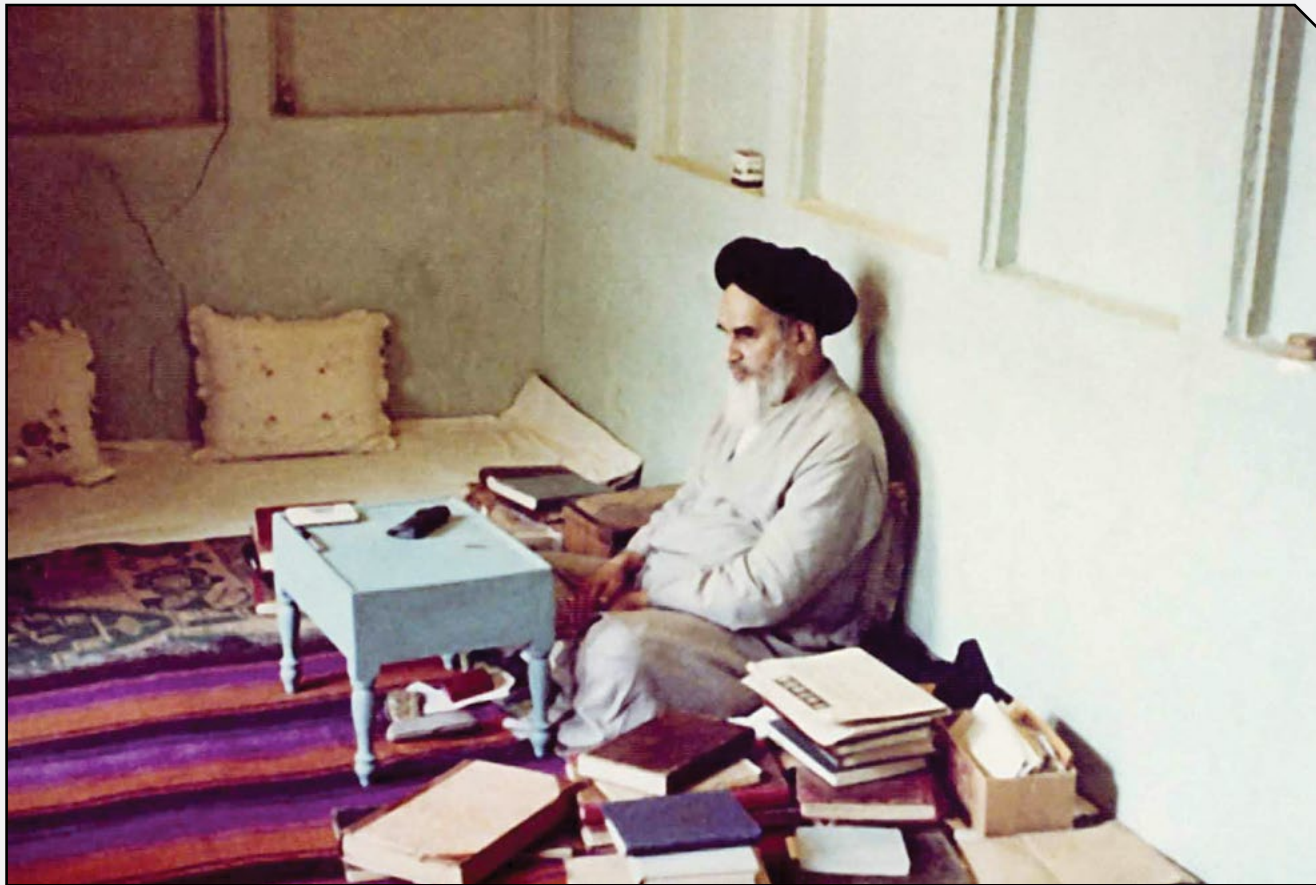
امام حسین (ع) هنگامی که در محاصره تیراندازان لشکر عمر بن سعد قرار گرفتند فریاد زدند: «وَيْلَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَازْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ» (اللهوف، ص ۱۲۰)؛ ای پیروان آل ابی‌سفیان! اگر برای شما دینی نیست و از معاد نیز نمی‌ترسید؛ پس در این زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید. و اگر همچنانکه می‌پندارید از طائفه عرب هستید، به گذشته خود برگردید (و از اعمال ناجوانمردانه بپرهیزید).

### سخن پایانی

آنچه بیان شد قطره‌ای از دریای گفتار و رفتار امام حسین (ع) در جهت تبیین ابعاد اعتقادی و اخلاقی قیام ایشان بود. نمی‌توان با نادیده گرفتن جنبه‌های معرفتی (نظری) و عملی و ارزش‌های اخلاقی نهضت امام حسین (ع)، مدعی پیروی از حسین بن علی (ع) بود. جامعه‌ای که در آن ارزش‌های اخلاقی به فراموشی سپرده شود چگونه می‌تواند ادعای پیروی از راه و روش سید و سالار شهیدان را داشته باشد؟! شخص یا جریانی که وقتی در جایگاه قدرت قرار می‌گیرد و تریبون به دست اومی افتد به ناجوانمردانه‌ترین روش‌ها توسل می‌جوید تا رقیب خود را از صحنه حذف کند هرگز نمی‌تواند ادامه دهنده حرکت امام حسین (ع) باشد.

# دسیسه تبعید

بازخوانی گوشه‌های پنهان پرونده امنیتی امام خمینی در حکومت پهلوی دوم؛ تیر و مرداد ۱۳۴۲



محمد رجائی نژاد

پژوهشگر اندیشه امام خمینی

## اشاره

وقتی گفتگوی تبعید امام خمینی پیش می‌آید بیشتر نگاه‌ها به جریان تبعید ایشان به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ است؛ در حالی که دسیسه تبعید به ۱۶ ماه پیش از این تاریخ - تیر و مرداد ماه سال ۱۳۴۲ - برمی‌گردد. زمانی که هنوز ایشان در حبس و حصر است. بازخوانی رویدادهای این دو ماه بر اساس اسناد منتشر شده پرونده امام خمینی در ساواک و شهربانی، گوشه‌های پنهان و تأثیرگذار جریان تبعید را به خوبی نمایان می‌کند. این که تصمیم به تبعید داخلی و خارجی امام خمینی پس از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ کلید خورده و در ۱۳ آبان ۴۳ عملی شده است.

## مقدمه

با کاوش، خوانش، نگارش و آشکار ساختن گوشه‌های پنهان زندگانی امام خمینی، به‌ویژه آنچه بر پایه نوشته‌ها و اسناد مخالفان ایشان در دسترس است، بهتر می‌توان امام خمینی و اندیشه او، و انقلاب اسلامی ناب را برای نسل امروزی آموزنده ساخت. برای همین دو ماه، تیر و مرداد، از زندگانی سیاسی و مبارزاتی امام خمینی بر اساس اسناد ساواک، سازمان امنیت و اطلاعات کشور، در زمان رژیم پهلوی را واکاوی کرده و تنها یکی از موضوع‌های مهم آن دو ماه را زیر ذره‌بین برده و با هم بازخوانی می‌کنیم. از جمله موضوع و جریان مهم در این

دو ماه دسیسه تبعید امام خمینی است که به گونه‌ای در تاریخ زندگانی و تاریخ انقلاب اسلامی فراموش شده است.

در دوران حکومت محمدرضا پهلوی، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل ساواک، رفتار و برخورد رژیم پهلوی علیه مخالفان و معترضان سنگین‌تر، سهمگین‌تر و سخت‌تر شد. در این راستا کم‌کم علاوه بر ساواک، نهادهای امنیتی و اطلاعاتی دیگری هم شکل گرفتند و از این طریق برای سرکوب مخالفان و انقلابیون از هیچ ابزار و شیوه‌ای فروگذار نکردند. از جمله ابزارهای سرکوب و برخورد که به‌وسیله حکومت شاه به کار گرفته شد، تبعید مخالفان و معترضان از محل سکونت خود به سایر شهرها و منطقه، حتی کشورهای دیگر بود. جاهایی که در آن زمان به‌نوعی با شخصیت و روحیات و فعالیت‌های تبعیدشونده ناسازگار و ناهمگون بود.

در ایران، این نوع مجازات از دوره قاجاریه رواج بیشتری یافت و در دوران پهلوی اول و دوم گسترده‌تر و همه‌گیر شد. با این که محمدرضا شاه به دلیل ضعف قدرت و نفوذ تا سال ۱۳۳۲ کمتر دست به سرکوب مخالفان سیاسی می‌زد؛ اما با کودتای ۲۸ مرداد و به دست گرفتن قدرت و تکمیل دیکتاتوری، بر شدت سرکوب افزود و از ابزارهایی همچون زندان، ترور، اعدام، تبعید و... بهره گرفت. بارزترین آن دستگیری،

حبس و حصر و سرانجام تبعید طولانی مدت و ۱۳ ساله امام خمینی بود.

## تبعید به کشور اردن، ترکیه و پاکستان

تا جریان تبعید امام خمینی به یاد آمده و بر دل می‌گذرد، همه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ شمسی و ترکیه را به یاد می‌آورند و سپس نجف و... در حالی که این گوشه‌ای از حقیقت است و نیمه پنهان جریان تبعید ریشه در گذشته دارد. اندیشه و بسترهای تبعید به ماه‌ها پیش برمی‌گردد. ۱۳ آبان ۴۳ تنها یک رفتار عملی از صحنه جریان تبعید رهبر بزرگ انقلاب بود.

اندیشه تبعید امام خمینی از همان روزهای نخست دست‌گیری و زندانی کردن ایشان در تهران به دل محمدرضا شاه افتاده بود. تنها در پی فرصت مناسب و کنار رفتن موانع بود. تا اندیشه تبعید امام بر دل و زبان آید، یک ماهی به درازا کشید و زمزمه‌های آن نیز در روزهای پایانی تیرماه ۴۲ به گوش مراجع و علمای رسید. هنگامی که امام خمینی در حصر بود، تیمسار پاکروان، رئیس ساواک، اعلان و اعلام کرد:

«اعلی حضرت همایونی تصمیم دارند خمینی را به یکی از نقاط داخل تبعید کنند» (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۱۸ و ۱۲۴).

ظاهراً این خبرسانی برای بسترسازی بوده است؛ چرا که با یکی دوروز فاصله در سندی دیگر آمده است:

«گویا قرار است خمینی، قمی و محلاتی را همین دو روزه [روزهای پایانی مرداد ۴۲] با خانواده‌هایشان تبعید کنند. اول قرار بود خمینی را با خانواده‌اش به اردن بفرستند، بعد قرار شد ترکیه یا پاکستان برای این کار تخصیص داده شود. ولی فعلاً قصد دارند ایشان را هم در داخل تبعید کنند» (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۲۴).

در اصل نخست قرار بوده که آقایان قمی و محلاتی را در داخل کشور، و امام خمینی را با اولویت به یکی از کشورهای یادشده تبعید کنند؛ اما با آشکار شدن احتمال تبعید امام خمینی و آیات قمی و محلاتی، اعتراض‌ها آغاز و اعلامیه‌ها نوشته شد و با فشار افکار عمومی و میانجی‌گری برخی مراجع، جریان تبعید به گونه موقت رها شد (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۵۰). همچنین احتمال بی‌اثر بودن تبعید به خارج کشور، دربار دولت را قانع کرد که از تبعید امام خمینی به خارج از کشور منصرف گردند. چنانچه در گزارشات داخلی ساواک آمده است:

«در صورت تبعید به خارج نیز ممکن است علیه دولت اعلامیه‌هایی در خارج بدهد» (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۳۳).

### تبعید به ماهان کرمان

از دیگر مکان‌هایی که احتمالش می‌رفت امام خمینی را تبعید کنند، ماهان کرمان بود. تا خبر این تبعید بین انقلابیون و مردم پیچید، نامه‌ها و درخواست‌های اعتراضی شروع شد. در یکی گزارش‌های ساواک (۶ مرداد ۴۲) آمده است:

«دولت می‌خواهد برای پیشرفت برنامه خود آیت‌الله خمینی را به ماهان کرمان تبعید کند و اگر علمای کشور با این عمل دولت شدیداً مبارزه نکنند مورد اعتراض و نفرت مردم قرار خواهند گرفت. آیت‌الله املی اظهار داشته علمای روحانی به سران بازار اطمینان داده‌اند اگر دولت موجبات استخلاص آیت‌الله خمینی را فراهم نسازد، عموم روحانیون به دنبال آیت‌الله خمینی مبارزه شدیدی را با دستگاه حکومت شروع خواهند کرد و تا هر جایی که لازم باشد این مبارزه ادامه می‌یابد» (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۴۲).

با مقاومت و پشتیبانی مراجع و علما و مردم از امام خمینی، حکومت برنامه و شگرد دیگری به کار بست؛ آن هم شایعه سازش بین حکومت و امام و دیگر تبعیدی‌ها بود. نخستین شایعه سازش بین امام خمینی و دیگر مراجع تبعیدی که مانع تبعید آنها شده باشد، در ۱۵ مرداد ۴۲ به گوش رسید (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۴۶).

امام خمینی شایعه سازش با حکومت را رد کرده و به تیمسار پاکروان، رئیس ساواک، و تیمسار عزیزی می‌گوید به هیچ‌وجه از زندان و تبعید نمی‌ترسد و حاضر به سازش و همکاری با حکومت نیست (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۴۲). پس از این شایعات که ظاهر آرزوی خود دستگاه‌های امنیتی برای حساسیت‌سنجی و واکاوی کنش‌ها و واکنش‌ها به سازش بوده است، دوباره پرونده سه تبعیدی، امام خمینی، سید حسن قمی و محلاتی، گشوده می‌شود. چنانچه در گزارش‌های مأموران ساواک به محل تبعید امام خمینی و دیگر علما اشاره شده است. از جمله این‌که قرار است امام خمینی و قمی را به کرمان و

محلاتی را به تبریز تبعید نمایند (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۴۳).

### تبعید به شهر سنندج

روشن است که با معروفیت و محبوبیت روزافزون امام خمینی پس از دست‌گیری و زندانی شدن ایشان در تهران، از طرفی سازش‌ناپذیری ایشان و پافشاری بر باورها و رفتارهای پیشین، حکومت را به فکر چاره‌ای دیگر انداخت. آن هم چشم‌پوشی از تبعید آقایان قمی و محلاتی و تبعید امام خمینی بود. از لابه‌لای اسناد ساواک به دست می‌آید که از تصمیمات رژیم، تبعید امام به یکی از شهرهایی که به ظاهر با روحیات و خواسته‌های ایشان ناهمگون بود؛ یعنی سنندج است. شهری که نه از دید مذهبی و زبانی، و نه آب و هوایی با شخصیت امام خمینی سازگاری نداشت.

در فاصله آغاز مرداد ماه ۴۲ تا آزادی موقت امام در یازدهم مرداد، شماری از اسناد، مربوط به تبعید ایشان است. ساواک مرکز طی بخشنامه شماره ۳۳۳/۱۳۸۷۹ به تاریخ ۴۲/۵/۳ به ساواک قم دستور داد با تشکیل کمیسیون امنیت در خصوص تبعید آیت‌الله خمینی اقدام قانونی معمول دارد (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۵۷). سه روز بعد طی دستور دیگری محل تبعید را شهرستان سنندج اعلام کرد. (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۵۸).

در ۴۲/۵/۶ کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی در فرمانداری قم به تقاضای اداره شهربانی تشکیل شد، لیکن با توجه به عدم حضور رئیس وقت دادگستری قم، مهدی هادوی، قرار شد جلسه دیگری تشکیل شود و در ۴۲/۵/۷ مجدداً موضوع به تعویق افتاد (امام در روایت اسناد شهربانی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۵۹).

ساواک مرکز در سند شماره ۳۳۳/۱۷۹۶۲ مورخه ۴۲/۵/۶ به ساواک سنندج دستور داد منزل مسکونی با رعایت کلیه جهات حفاظتی و امنیتی در نظر گرفته شود. جالب آن که با وجود عدم تشکیل کمیسیون امنیت اجتماعی در قم، ساواک مرکز تصمیم تبعید امام به سنندج را به رأی آن کمیسیون استناد کرد. ساواک سنندج در مکاتباتی خواهان تعداد همراهان امام و نحوه اجاره منزل شد و پیشنهادهای را جهت اسکان ایشان مطرح ساخت. (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۶۲) تا آنجا که در سند شماره ۵۰۸۶ مورخه ۴۲/۵/۷ از شمارگان خانواده و همراهان امام خمینی و زمان حرکت خبر داده و می‌نویسد: «تعداد عائله تحت تکفل آیت‌الله خمینی عبارتند از دو پسر، یک دختر، یک زن، یک آشپز و یک کلفت که جمعاً شش نفر می‌باشند. ولی بایستی در مرکز از خودش سؤال گردد که آیا اشخاصی [اشخاص] دیگری علاوه بر آنها همراهش خواهند بود یا خیر. همچنین تاریخ حرکت وی پس از اعلام کمیسیون متعاقباً اعلام می‌گردد» (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۶۳).

ساواک مرکز در روزهای بعد از یک سو به ساواک قم دستور می‌داد کمیسیون را تشکیل دهد و از سوی دیگر به ساواک سنندج اعلام می‌کرد فعلاً منزل را آماده سازد (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۶۵). این تردید و دودلی در مرکز باعث می‌شود که ساواک سنندج طی سند شماره ۵۲۱۰ مورخه ۴۲/۵/۱۱ درخواست‌نماید:

«نظر به این‌که محل در نظر گرفته شده جهت سکونت نام‌برده هرگاه اقدام به اجاره آن نگردد به دیگری واگذار خواهد شد، و با توجه به وضع اماکن در شهر سنندج تهیه منزل مناسب به سهولت امکان‌پذیر نخواهد بود؛ مقرر فرمایند در این مورد اوامر مقتضی امر به ابلاغ فرمایند. ضمناً در صورت اعزام به سنندج از لحاظ حفاظت داخلی احتیاج به شش نفر پاسدار و یک نفر سرپرست می‌باشد» (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۶۶). در حالی که سنندج، تبعیدگاه امام خمینی، آماده پذیرش تبعیدی خود می‌شد؛ قم، شهری که بنا بود به دستور حکومت و ساواک مرکز، مسئولان آن تصمیم به تبعید فرزند خود بگیرند، آمادگی لازم را نداشت و برخی مسئولان آن با غیبت خود در کمیسیون تصمیم‌گیر، راضی به این تبعید نبودند (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۶۷). از جمله در آخرین نشست کمیسیون نیز گزارش رسید:

«کمیسیون امنیت اجتماعی در ساعت ۰۹۰۰ صبح روز ۴۲/۵/۱۵ فرمانداری تشکیل گردید. آقایان رؤسای شهربانی و ژاندارمری با تبعید به محل معینه موافقت دارند. لکن آقایان رئیس دادگاه و دادستان اقدامات خمینی را مشمول قوانین جزائی دانسته و منطبق با مواد مربوطه به کمیسیون امنیت اجتماعی نمی‌دانند. آقای جانشین دادستان نیز نظریه نهائی را موکول به جلسه بعدی نموده. با این ترتیب رأی کمیسیون به اکثریت سه نفر از پنج نفر خواهد بود به این جهت کمیسیون برای تکمیل مطالعه پرونده به روز یکشنبه ۴۲/۵/۲۰ موکول شد» (امام در روایت اسناد شهربانی، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۱؛ امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۶۷-۲۷۰).

تاتشکیل جلسه بعدی کمیسیون امنیت اجتماعی قم برای تبعید امام خمینی، بدها حاصل شد و حکومت از تصمیم به تبعید به سنندج منصرف گردید. برای همین ساواک مرکز طی تلگرافی به امضای سرلشکر پاکروان، رئیس ساواک، به قم اطلاع داد با توجه به اقدامات به عمل آمده، کلیه دستورات قبلی کنار گذاشته شود (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۷۱). با به هم خوردن جریان تبعید امام خمینی، برنامه بعدی درباره ایشان اجرائی می‌گردد؛ یعنی بازداشت در حصر خانگی. برای همین ایشان را ساعت ۱۴/۳۰ روز جمعه ۴۲/۵/۱۱ از زندان خارج و به منزل «آیت‌الله سید عباس نجاتی واعظ»، برادر آیت‌الله سید حسن قمی، واقع در داودیه تهران می‌برند. این خبر که ساعت ۱۶ منتشر می‌شود، گروه گروه از مردم و روحانیون با اطلاع‌رسانی به هم، به سوی محل سکونت امام خمینی سرازیر می‌شوند (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۹۳). امام خمینی ادامه حضور در این منزل را به دلیل ارتباط آقای نجاتی با ساواک نمی‌پذیرد. بنابراین بعد از سه روز به خانه آقای روغنی زنجانی در قیطره منتقل و در حصر قرار می‌دهند (حدیث بیداری، ص ۵۶ و ۵۷؛ نهضت امام خمینی، دفتر اول، ص ۵۱۵).

پنج‌ماه از حصر خانگی امام خمینی در تهران گذشته بود (۴۲/۱۰/۱۹) که دوباره شایعاتی درباره تبعید ایشان به نجف به گوش رسید و در اسناد ساواک نیز به آن اشاره شد؛ اما با گذشت زمان خبری از اجرائی شدن آن نشد. (امام در آینه اسناد ساواک، ج ۲، ص ۳۸۸)

# نمونه اسنادی از جریان تبعید

ساواک در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ (زمان تشکیل) تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران (سال ۱۳۵۷) در پرونده انفرادی امام خمینی اسناد بسیاری گردآوری نموده است. از جمله صدها سند که مربوط به برهه زمانی تیر و مرداد سال ۴۲ است. در اینجا چند نمونه از اسناد را که معرف محل‌های تبعید امام خمینی در آن مقطع زمانی است، ارائه می‌کنیم.

تاریخ: ۴۲/۵/۶ شماره: ۱۴۷۵/بخش ۳۱۲  
موضوع: روحانیون

سران بازار کرار آبه مقامات مذهبی که از نقاط مختلف کشور به تهران آمده‌اند اعلام داشته‌اند دولت می‌خواهد برای پیشرفت برنامه خود آیت‌الله خمینی را به ماهان کرمان تبعید کند و اگر علمای کشور با این عمل دولت شدیداً مبارزه نکنند مورد اعتراض و نفرت مردم قرار خواهند گرفت. آیت‌الله املی [اصل: عاملی] اظهار داشته علمای روحانی به سران بازار اطمینان داده‌اند اگر دولت موجبات استخلاص آیت‌الله خمینی را فراهم نسازد، عموم روحانیون به دنبال آیت‌الله خمینی مبارزه شدیدی را با دستگاه حکومت شروع خواهند کرد و تا هر جایی که لازم باشد این مبارزه ادامه می‌یابد. مقامات روحانی که از شهرستانها به تهران آمده‌اند دارای روحیه جدیدی شده‌اند. آنها گفته‌اند ما نمی‌دانستیم مردم تهران تا این درجه نسبت به روحانیت اظهار احترام می‌کنند و همه متوجه شده‌ایم که ارتباط روحانیون ایران با خارجی‌ها افسانه‌ای است که دولت برای سرکوبی روحانیت به وجود آورده است. تبعید خمینی به کرمان با توجه به اعلامیه صادره اخیر از طرف دکتر بقائی و روش سیاسی و نفوذ بقائی در کرمان صلاح به نظر نمی‌رسد.

تعداد نسخه: ۵ نسخه

گیرندگان: ۳ نسخه در بخش ۳۱۲، اداره سوم، اداره دوم  
نامبرده فعلاً آزاد شده است.

در پرونده آیت‌الله خمینی بایگانی شود. شهابی ۵/۱۳



تاریخ: ۴۲/۵/۳ شماره: ۹۹۳۹/س ت  
اظهارات سید فضل‌الله خوانساری

ساعت ۷:۳۰ روز ۴۲/۵/۳ آقای سید فضل‌الله خوانساری گفت جلسه علماء مهاجر و مقیم تهران در منزل آقای شریعتمداری تشکیل شده ولی میلانی حاضر نشده بود و آقای خوانساری هم نبودند و بنده به نمایندگی ایشان در جلسه حاضر شده بودم [م]. دو نفر به نام بحر العلوم (رشتی) [سید حسن بحر العلوم] و قائمی [حاج شیخ عبدالرسول قائمی] پیشنهاد آبادان از طرف حضرات انتخاب شده بودند و به وسیله تیمسار پاکروان به اعلیحضرت همایونی پیغام داده بودند که دو نفر فوق‌الذکر حضور اعلیحضرت شرفیاب شوند. خوانساری افزود دو سه روز است جوابی به این پیغام داده نشده و می‌گویند تیمسار به مسافرت رفته‌اند. از طرفی حضرات هم در فکر چاره جوئی و مذاکرات دیگری هستند و گویا قرار است خمینی، قمی، محلاتی و راهمین دوروزه با خانواده‌هایشان تبعید کنند. اول قرار بود خمینی را با عائلتش به اردن بفرستند بعد قرار شد ترکیه یا پاکستان برای این کار تخصیص داده شود. ولی فعلاً قصد دارند ایشان را هم در داخل تبعید کنند.



سید فضل‌الله گفت در آخر جلسه آقای شریعتمداری در گوشی به من گفت فلانی به آقای خوانساری بگو من از اول می‌دانستم با مذاکره نمی‌شود با دولت کنار آمدن دلیل آن هم بی‌اعتنائی آنها در این مذاکرات است. آقای شریعتمداری گفته بود دولت تعمداً به حضرات بی‌اعتنائی می‌کند چون تلفنی هم با آقای هیراد تماس می‌گیرند و او را برای پیام مجدد می‌خواهند. آقای هیراد می‌گوید من باید اجازه بگیرم و سپس شرفیاب حضرات شوم بعد تلفن می‌کند که اعلی حضرت همایونی اجازه ندادند که نزد شما (منظور شریعتمدار ای) و میلانی و دیگر علماء است) بیایم. آقای شریعتمداری می‌گوید به آقای خوانساری بگویند شاید نظر اعلیحضرت همایونی در مورد آقای خوانساری مساعدتر باشد به ایشان بگویند طی تماسی که با یکی از رجال گرفته می‌شود موقعیت و خیم مملکتی را گوشزد کنند و مانع از تبعید آقایان علماء گردند.

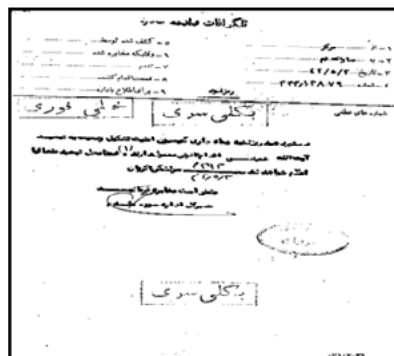
نامبرده سپس گفت آقای خوانساری در این مورد می‌خواهد به وسیله آقایان هیراد و یا بهبودی پیامی به اعلیحضرت همایونی بفرستد و به دو نفر از علماء (یکی ملا علی عالم همدانی [حاج ملا علی معصومی همدانی] و دیگری یکی از علماء سبزوار مقیم تهران) پیغام داده شده که به شهرهای خود بروند و گفت هنوز اطلاع ندارم که به دیگر حضرات هم چنین پیغامی داده شده است یا خیر؟

تاریخ: ۴۲/۵/۳ شماره: ۳۳۳/۱۳۸۷۹  
از: مرکز  
به: ساواک قم

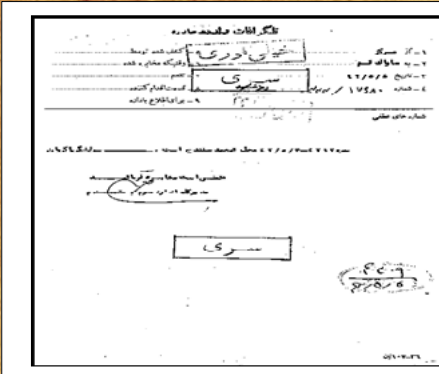
دستور دهید روز شنبه ۵ ماه جاری کمیسیون امنیت تشکیل و نسبت به تبعید آیت‌الله خمینی اقدام قانونی معمول دارند. ضمناً محل تبعید متعاقباً اعلام خواهد شد.

۴۲۹۲-۴۲/۵/۳ سرلشگر پاکروان  
متمنی است مخابره فرمایید.

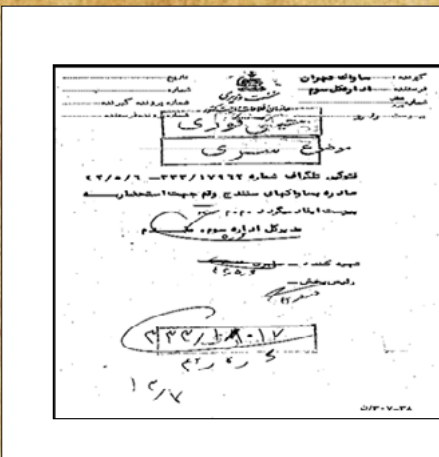
مدیر کل اداره سوم  
مقدم



# در دو ماهه تیر و مرداد ۱۳۴۲



تاریخ: ۴۲/۵/۵ شماره: ۳۳۳/۱۷۶۸۰  
 از: مرکز  
 به: ساواک قم  
 پیرو ۴۲۹۲-۴۲/۵/۳ محل تبعید سندیج است.  
 سر لشگر پاکروان  
 متمنی است مخابره فرمایید.  
 مدیر کل اداره سوم  
 مقدم  
 ۴۲/۵/۵-۴۳۰۹

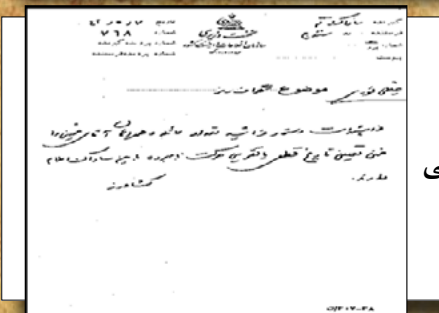


تاریخ: ۴۲/۵/۶ شماره: ۳۳۳/۱۸۰۱۷  
 گیرنده: ساواک تهران  
 فرستنده: اداره کل سوم  
 فتوکپی تلگراف شماره ۳۳۳/۱۷۹۶۲-  
 ۴۲/۵/۶ صادره به ساواکهای سندیج و قم  
 جهت استحضار به پیوست ایفاد می گردد.  
 مدیر کل اداره سوم  
 مقدم  
 ۵/۶  
 تهیه کننده صابری ۴۲/۵/۶  
 رئیس بخش ۴۲/۵/۶ [اصل: ۴۲/۶/۶]



فرماندهی ارتش یکم و استاندار کردستان و فرمانده  
 لشکر مطرح در نظر گرفته شد در دوره انجام گیرد.  
 در رده یکم نزدیک وسیله مأمور شهربانی (پلیس) و  
 رده دوم با فاصله حداقل یکصد متر از رده یکم عناصر  
 لشکر و دژیانی انجام گیرد. مراتب جهت ابلاغ اوامر  
 به استحضار می رساند.  
 ۴۲/۵/۷-۷۶۷ کشاورز  
 اداره سوم ۴۲/۵/۸  
 آقای شهبانی ۴۲/۵/۹  
 جواب بفرمایید هر وقت تصمیم اجرا گرفته شد  
 دستورات مجدد داده خواهد شد. ۵/۲۰

تاریخ: ۴۲/۵/۷ شماره: ۵۰۶۶  
 از: سندیج  
 به: تهران  
 شماره پیروی: ۴۳۳۱-۴۲/۵/۶  
 مقرر فرمایند اعلام دارند.  
 ۱- اجاره بهای منزل مسکونی نامبرده را چه شخصی  
 یا مرجعی می پردازد.  
 ۲- منزل با اجاره بهای ماهیانه ده هزار ریال برای  
 مدت چند ماه و هفت هزار ریال سالیانه در حاشیه  
 شهر سندیج موجود می باشد.  
 ۳- در مورد امنیت خارجی در جلسه مشترک



تاریخ: ۴۲/۵/۷ شماره: ۷۶۸  
 گیرنده: ساواک قم  
 فرستنده: ساواک سندیج  
 خواهشمند است دستور فرمایید تعداد عائله و همراهان آقای خمینی را ضمن تعیین تاریخ قطعی یا تقریبی  
 حرکت نامبرده به این ساواک اعلام دارند.  
 کشاورز



تاریخ: ۴۲/۵/۷ شماره: ۵۰۸۶  
 از: قم  
 به: تهران  
 شماره عطفی: ۴۲/۵/۷-۷۶۸ رونوشت ساواک سندیج  
 ۱- تعداد عائله تحت تکفل آیت الله خمینی عبارتند از دو پسر، یک دختر، یک زن، یک آشپز و یک کلفت که جمعاً  
 شش نفر می باشند. ولی بایستی در مرکز از خودش سؤال گردد که آیا اشخاصی [اشخاص] دیگری علاوه بر آنها  
 همراهِش خواهند بود یا خیر.  
 ۲- تاریخ حرکت وی پس از اعلام کمیسیون متعاقباً اعلام می گردد.  
 اداره سوم ۴۲۳۱۹/۵-۴۲/۵/۷- بدیعی  
 ۵/۹-۳۳۳

# جستجوی خدا در سلول‌های عصبی

احمد سواری  
دبیر پرونده

گفتار ایفا می‌کند. این ناحیه که تا به امروز به نام «ناحیه بروکا» (۲) شناخته می‌شود، نقطه عطفی در درک ما از چگونگی عملکرد مغز در تولید و پردازش زبان و گفتار به شمار می‌رود. (۳)

همچنین داستان واقعی فینیاس گیج، کارگر راه‌آهن اهل ایالت ورمانت آمریکا، بدون شک یکی از مشهورترین و عجیب‌ترین نمونه‌ها در تاریخ علم اعصاب است. در سپتامبر ۱۸۴۸، گیج در حین کار دچار حادثه‌ای هولناک شد. میله‌ای آهنی به طول ۱ متر از گونه او عبور کرد و از لوب پیشانی چپ مغز او خارج شد. در کمال ناباوری، گیج از این حادثه هولناک جان سالم به در بُرد و به نظر می‌رسید که هیچ آسیبی به او وارد نشده است؛ اما طولی نکشید که آشکار شد ضربه به لوب‌های پیشانی مغز، شخصیتی کاملاً متفاوت از او را پدید آورده است. گیج دیگر قادر به درک و همدلی با دیگران نبود و رفتارهای اجتماعی او به طرز غیر قابل پیش‌بینی و عجیب و غریبی دگرگون شد. (۴) داستان گیج، نمونه‌ای فراموش‌نشده از هزاران مورد مشابه است که به واسطه آن‌ها، دانش ما از عملکرد بخش‌های مختلف مغز به‌طور روز افزون دقیق‌تر می‌شود.

ظهور فنون نوین برش‌نگاری مغز در سال‌های اخیر، دنیای علوم اعصاب شناختی را متحول کرد. این ابزارهای پیشرفته به دانشمندان امکان داده‌اند تا با دقت و جزئیاتی بی‌سابقه به کاوش در پیچیدگی‌های مغز بپردازند. با استفاده از این فنون، دانشمندان می‌توانند ساختار و عملکرد بخش‌های مختلف مغز را با وضوحی خیره‌کننده رصد کنند. آن‌ها می‌توانند ببینند که چگونه نورون‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، چگونه اطلاعات پردازش می‌شوند و چگونه افکار، احساسات و رفتار ما شکل می‌گیرند.

چندی بعد عصب‌شناسان شناختی گامی فراتر از مشاهده صرف مغز برداشتند و توانستند با استفاده از میدان‌های مغناطیسی، بخش‌های مختلف آن را به‌طور آزمایشی تحریک و اسرار پیچیده عملکرد مغز را برملا کنند. طولی نکشید که تحقیقات نشان داد برخی از بخش‌های مغز، به‌طور خاص در «تجارب دینی» دخیل هستند. یکی از این بخش‌ها، لوب‌های پیشانی است که در قسمت جلویی مغز قرار دارند. این بخش مسئول بسیاری از عملکردهای عالی مغز مانند تفکر، برنامه‌ریزی، حل مسئله و کنترل احساسات است. علاوه بر آن، یافته‌های جدید حاکی از آن بود که مبتلایان به صرع لوب گیجگاهی (۵) بیشتر از افراد عادی، تجارب دینی را گزارش می‌کنند و این موضوع نشان می‌دهد که لوب گیجگاهی در پردازش تجارب دینی نقشی کلیدی دارد. (۶)

مایکل پرسینگر، عصب‌شناس شناختی، با الهام از یافته‌های علمی درباره نقش لوب گیجگاهی در تجارب دینی، گامی جسورانه برداشت. او ابزاری را برای تحریک این بخش از مغز و القای تجارب دینی در داوطلبان خود طراحی کرد. این ابزار که به «تحریک‌کننده مغناطیسی» (۷) و بعد به «کلاهخود خدا» معروف شد، باورهای دینی را به چالش کشید و بحث‌های داغ «علم و دین» را دوباره به راه انداخت. این بار جدال تاریخی علم و دین نه‌در عرصه کیهان‌شناسی، همچون تعارض یافته‌های گالیله با متن کتاب مقدس، بلکه

افکار، احساسات، ادراکات و تجارب دینی کافی است. از این منظر نیازی به فرض وجود هر گونه امر فراطبیعی یا غیرمادی نیست. با این حال، این دیدگاه با مخالفت برخی از فیلسوفان روبه‌رو شده است که بر این باورند اگرچه مغز نقش محوری در شکل‌گیری تجارب ما ایفا می‌کند، اما نمی‌توان تمام ابعاد وجود انسان را به آن محدود کرد.

مطالعه علمی روی ارتباط بین تجارب دینی و فعالیت‌های مغزی، اگرچه سابقه‌های طولانی ندارند، اما در دهه‌های اخیر با شتاب قابل توجهی رشد کرده است. در قرن نوزدهم، هنگامی که عده‌ای در تلاش بودند تا ارتباط بین شکل ظاهری جمجمه و ویژگی‌های شخصیتی افراد را کشف کنند، علم جمجمه‌شناسی به‌عنوان روشی برای پیش‌بینی شخصیت افراد بر اساس شکل سر، یا به عرصه گذاشت. این علم که امروزه به‌عنوان شبه‌علم شناخته‌شده است بر مبنای این باور بنا شده بود که می‌توان از روی شکل ظاهری جمجمه، به میزان رشد بخش‌های مختلف مغز پی برد و از این طریق، خصایص ذهنی و شخصیتی افراد را پیش‌بینی کرد. بر اساس این ادعا، با اندازه‌گیری و بررسی شکل سر افراد، می‌شد درباره تمایلات، استعدادها و به‌طور کلی شخصیت آن‌ها قضاوت کرد. جمجمه‌شناسان معتقد بودند که هر ناحیه از جمجمه به ویژگی شخصیتی خاصی مرتبط است؛ به‌عنوان مثال، برآمدگی بالای ابروها را نشان‌دهنده هوش و استعداد می‌دانستند؛ در حالی که پیشانی صاف را نشانه‌ای از کم‌هوشی می‌پنداشتند. (۱) این ادعاها، هر چند عجیب و غیرواقعی به نظر می‌رسند، اما در زمان خود طرفداران زیادی داشتند. با این رویکرد که نوعی طالع‌بینی عصبی محسوب می‌شد، مردم شیفته این ایده بودند که با اندازه‌گیری جمجمه‌شان، می‌توانند به رازهای شخصیت و سرنوشت خود پی ببرند.

با این حال، با گذشت زمان و پیشرفت علم، ناکارآمدی و مغایرت یافته‌های جمجمه‌شناسی با شواهد به‌روز علمی آشکار شد. مطالعات نشان داد که هیچ ارتباط معناداری بین شکل ظاهری جمجمه و ویژگی‌های شخصیتی افراد وجود ندارد. تناقضات آشکار در نتایج مطالعات مختلف و فقدان پایه و اساس علمی، جمجمه‌شناسی را به ورطه فراموشی کشاند و امروزه به‌عنوان یک شبه‌علم تلقی می‌شود.

اگرچه جمجمه‌شناسی به‌عنوان اولین تلاش برای ارتباط دادن ساختار مغز با عملکردهای ذهنی، به نتایج قابل توجهی دست نیافت، اما این تلاش ناموفق، بذر کنجکاوی را در ذهن دانشمندان برای کاوش در ساختار مغز کاشت. با پیشرفت تکنولوژی و روش‌های مطالعه مغز، دانشمندان به دنبال یافتن ارتباط دقیق‌تری بین آسیب‌های مغزی و تغییرات رفتاری و شناختی بودند. مطالعات روی بیماران آسیب مغزی، نقطه عطفی در این مسیر محسوب می‌شود و به دانشمندان این امکان را داد تا با بررسی این بیماران، به درک دقیق‌تری از کارکردهای مختلف مغز دست یابند.

در سال ۱۸۶۰، علم پزشکی شاهد یکی از مهم‌ترین اکتشافات خود در زمینه درک مغز انسان بود. «پل بروکا»، پزشک فرانسوی، در مطالعات خود روی بیماران که به ناتوانی گفتار مبتلا بودند، ناحیه‌ای خاص در لوب‌های پیشانی مغز را شناسایی کرد که نقشی کلیدی در توانایی

ادیان شرقی و ابراهیمی با وجود تنوع در باورها و مناسک، به دنبال یک مقصود مشترک‌اند: دستیابی به سعادت و کمال انسانی از طریق اتصال درون به حقیقتی فراتر از جهان مادی. این تجربه درونی که در ادیان گوناگون با عناوینی چون «مکاشفه»، «اشراق» یا «مواجهه با امر قدسی» شناخته می‌شود، در فلسفه دین به آن «تجربه دینی» می‌گویند. تجربه دینی، به‌عنوان هسته اصلی بسیاری از ادیان، حالتی است که در آن فرد مؤمن احساس اتصال و وحدت با حقیقتی متعالی و فراطبیعی را تجربه می‌کند.

تجربیات دینی که در طول تاریخ توسط افراد مختلف و در فرهنگ‌های گوناگون گزارش شده‌اند، منجر به شکل‌گیری سنت‌ها و آموزه‌های دینی شده‌اند. سنت‌ها حاصل جمع‌بندی و تفسیر تجربیات دینی گذشتگان بود و برای تجربه مجدد این حالات معنوی ارائه می‌شدند. در واقع نسل‌های گذشته گنجینه‌ای از تجربیات و اندیشه‌ها را در قالب سنت و آموزه‌های آن برای ما به یادگار گذاشته‌اند. این آموزه‌ها که در گذر زمان صیقل یافته و پالایش شده‌اند، به‌مثابه چراغ‌راهی برای رهروان به سوی سعادت، نقش آفرینی می‌کردند.

اما با طلوع علوم جدید، سایه تردید بر دیوار بلند این باورهای دینی سنتی و ریشه‌دار نمایان و گسترده شد. باورهایی که در اعماق وجودمان ریشه‌دوانده و در گذر زمان، قداستی یافته و ستون‌های هویتمان را تشکیل داده بودند و بسیاری از انسان‌ها در طول تاریخ، عمر خود را وقف فهم و تعمیق آن‌ها کرده بودند، ناگهان با یافته‌های علمی جدید با عنوان «علوم اعصاب شناختی» روبه‌رو شدند.

علوم اعصاب شناختی با تمرکز بر شبکه‌های عصبی، مکانیسم‌های پیچیده فعالیت‌های مغز را در سطح سلولی و مولکولی تشریح می‌کند. این رشته علمی، با تلفیق روش‌های روانشناسی و علوم اعصاب، به بررسی چگونگی شکل‌گیری افکار، احساسات و تجربیات ذهنی ما در مغز می‌پردازد. ادراک ساده‌ای همچون چگونگی دیدن رنگ‌ها تا پیچیدگی‌هایی مانند چگونگی تصمیم‌گیری، حل مسئله و... در حوزه مطالعاتی علوم اعصاب شناختی قرار می‌گیرد. عصب‌شناسان از روش‌های مختلفی مانند تصویربرداری مغزی، الکتروانسفالوگرافی (EEG) و آزمایش‌های رفتاری برای مطالعه مغز استفاده می‌کنند. جای تردید نیست که پیشرفت‌های شگفت‌انگیز در علوم اعصاب شناختی، راهی به سوی پیچیدگی‌های ذهن انسان گشوده و مغز اسرار خود را به تدریج آشکار کرده است.

تحقیقات جدید در این حوزه نشان می‌دهند که فعالیت مغز، نقشی اساسی در پیدایش تجارب دینی ما ایفا می‌کند و این بدان معناست که دیگر نمی‌توان به‌سادگی از سرنوشت ابدی، ماهیت روح و ارتباط انسان با دنیای ماوراء سخن گفت و این تجربیات درونی را «مطابق با واقع» قلمداد کرد. سؤال‌هایی که مطرح می‌شود این است: آیا نقش روح صرفاً توهمی در ذهن ماست و هیچ‌گونه وجود مستقلی ندارد؟ آیا می‌توان تمام تجارب دینی را به فعالیت‌های مغز تقلیل داد؟ برخی از دانشمندان معتقدند که پیچیدگی‌های مغز انسان، به‌تنهایی برای تبیین تمام تجارب ذهنی، از جمله

## منابع

۱. Phrenology: Fad and (۱۹۹۸). Cf. Lett, J. Science in the Early Nineteenth Century. The Journal of the Royal Society of Medicine, ۱۰۹۱, ۵۰-۴۸.
۲. Broca's area.
۳. ر. ک. رضانیلی پور، زبان‌شناسی و آسیب‌شناسی زبان، هرمس، ص ۱۱.
۴. Cf. Harlow JM. Passage of an iron rod through the head. Boston Med Surg J ۳۹۳-۳۹:۳۸۹; ۱۸۴۸.
۵. Temporal lobe epilepsy.
۶. ن. ک. نیوبرگ، آندره، (۱۴۰۲)، چگونه خدا مغز شما را تغییر می‌دهد، شهناز رفیعی. قم: بخشایش، (بخش تکامل عصبی و خدا).
۷. transcranial magnetic stimulation.
۸. EEG مخفف الکتروانسفالوگرام است. این دستگاه ابزاری است که فعالیت الکتریکی مغز را ثبت می‌کند. با استفاده از الکترودهایی که روی سر قرار می‌گیرند، سیگنال‌های الکتریکی تولید شده توسط نورون‌های مغز دریافت و تقویت می‌شوند و سپس به صورت نمودار یا موج‌هایی روی یک صفحه نمایش نشان داده می‌شوند. به زبان ساده‌تر، EEG مانند یک نوار قلب برای مغز عمل می‌کند. با این تفاوت که به جای فعالیت الکتریکی قلب، فعالیت الکتریکی مغز را ثبت می‌کند.
۹. Ruttan, L. A., Persinger, M. A. & Koren, S. (۱۹۹۰). Enhancement of Temporal Lobe-Related Experiences During Brief Exposures to MilliGauss Intensity Extremely Low Frequency Magnetic Fields. Journal of Bioelectricity ۹ (۱): ۲۳-۵۴.
۱۰. Newberg, Andrew B. Neurotheology: How Science Can Enlighten Us About Spirituality. Columbia University Press, ۲۰۱۸, p. ۲۴۰.
۱۱. Neuroimaging.
۱۲. شبکه حالت پیش فرض Default mode network که به اختصار (DMN) شناخته می‌شود، یکی از سیستم‌های مغزی در مقیاس بزرگ است. این شبکه، در حالت استراحت فعالیت بیشتری نشان می‌دهد و با پردازش افکار مستقل از محرک، افکار خودرأی و یادآوری خاطرات زندگی‌نامه‌ای مرتبط است. همچنین، شبکه حالت پیش فرض به طور «پیش فرض» در هنگامی که فرد مشغول کاری نباشد، فعال می‌شود. این شبکه با سایر شبکه‌های مغزی مانند شبکه توجه همبستگی دارد. در طول استراحت منفعل و سرگردانی ذهن نیز فعال است و مطالعات نشان داده‌اند که درک داستان‌ها نیز نقش مهمی دارد.
۱۳. The Role of the Default Mode Network in the Experience of Meditation." Fox, K. C. R. et al. (۲۰۱۶). Frontiers in Human Neuroscience ۱۰, ۵۰.
۱۴. شبکه‌ای در مغز است که مسئول تشخیص و پاسخ به محرک‌های مهم است. این شبکه مانند یک سیستم هشدار داخلی عمل می‌کند و رویدادها یا اطلاعاتی را که نیاز به توجه فوری دارند، برجسته می‌کند. این شبکه نقش مهمی در جابجایی بین حالت‌های مختلف مغز، مانند تمرکز بر محرک‌های خارجی یا افکار داخلی ایفا می‌کند. در اصل، به مغز کمک می‌کند تا تصمیم بگیرد که چه چیزی را در اولویت قرار دهد و چگونه پاسخ دهد.
۱۵. Investigating the Role of Salience Network in Meditation: A Review. Journal of Consciousness Studies ۱۷ (۹), ۱۴۰-۱۵۲.
۱۶. The Role of Neurotransmitters in Spirituality and Religious Experience: A Review." Bennett, R. J. & Heeren, A. (۲۰۱۷). Journal of Psychology and Theology ۴۵ (۴), ۳۱۷-۳۲۶.

مراقبه، نقش برجسته شبکه‌های عصبی پیچیده‌ای را در تجربه حالات دینی آشکار ساخته است. شبکه پیش فرض (۱۲) که عموماً با تأمل و درون‌نگری مرتبط است، (۱۳) و شبکه سالپنس (۱۴) که در تشخیص محرک‌های مهم و جلب توجه نقش دارد، (۱۵) از جمله شبکه‌هایی هستند که در این فرایند فعال می‌شوند. این یافته‌ها حاکی از آن است که تجربه دینی نه تنها با کاهش فعالیت در برخی مناطق مغز، بلکه با تغییر در تعاملات پیچیده بین شبکه‌های مختلف همراه است. علاوه بر شبکه‌های عصبی، نقش ناقل‌های عصبی مانند سروتونین (هورمون شادی) و دوپامین (هورمون پاداش) نیز در تنظیم حالات خلقی و احساسات مثبت مرتبط با تجارب دینی (۱۶) نقش ایفا می‌کنند.

آزمایش جنجالی «کلاهخود خدا» توسط مایکل پرسینگر از طریق تحریک مغناطیسی مغزی با ادعایی مبنی بر القای مصنوعی تجربه دینی، مرزهای نوروساینس و الهیات را درهم آمیخت و پرسش‌های بنیادینی را درباره ماهیت تجربه دینی مطرح کرد. با این حال، علی‌رغم جذابیت اولیه، تحقیقات پرسینگر با انتقادات جدی از سوی جامعه علمی مواجه شد. یکی از مهم‌ترین انتقادات، عدم امکان تکرار نتایج او توسط سایر پژوهشگران است. این ناتوانی در تکرار نتایج که یکی از اصول بنیادین در روش علمی به شمار می‌رود، بر اعتبار یافته‌های پرسینگر سایه افکند. علاوه بر این، نوع طراحی آزمایش پرسینگر با چالش‌های روش‌شناختی روبه‌رو است: استفاده از گزارش‌های خود شرکت‌کنندگان به عنوان معیار اصلی برای سنجش تجربیات دینی، این نگرانی را به همراه دارد که نتایج تحت تأثیر عوامل روانی مانند اثر پلاسیبو قرار گیرند؛ به عبارت دیگر، شرکت‌کنندگان ممکن است به دلیل انتظار داشتن یک تجربه خاص یا تمایل به تأیید فرضیه پژوهشگر، گزارش‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که با اهداف آزمایش همخوانی داشته باشد.

تحقیقات پرسینگر، با وجود تمام انتقادات و محدودیت‌های روش‌شناختی، نشان از تلاش جدی برای پیوند دادن علوم اعصاب شناختی و مطالعات دینی است. این تلاش‌ها، اگرچه ممکن است به نتایج قطعی و یکسانی نرسند، اما به ما یادآور می‌شوند که کشف مکانیزم‌های عصبی در پس تجربه دینی، هر چند ارزشمند است، امانی نتواند تمام ابعاد پیچیده و چندوجهی این نوع تجربیات را توضیح دهد. اگر فرض کنیم آزمایش مایکل پرسینگر با موفقیت در القای مصنوعی تجارب دینی از طریق تحریک مغزی همراه باشد، این کشف به معنای رد وجود عنصر فرامادی یا توهمی بودن کلیه تجربیات دینی نیست. روش علمی، در بهترین حالت به ما امکان می‌دهد تا مکانیزم‌های عصبی تجربیات ذهنی را شناسایی و توصیف کنیم. با این حال، این روش قادر به اثبات یا رد وجود امور فرامادی نیست. کشف مکانیزم‌های عصبی یک پدیده، لزوماً به معنای کاهش آن پدیده به صرف مجموعه‌ای از واکنش‌های شیمیایی و عصبی آن در مغز نیست؛ به عبارت دیگر، فهمیدن «چگونه» یک تجربه رخ می‌دهد، لزوماً به معنای درک «چرا» رخ می‌دهد، نیست. پرسش‌های مربوط به ماهیت معنا و ارزش وجودی امور فرامادی نیازمند تحلیل‌های فلسفی و معرفت‌شناختی است؛ بنابراین، این نتیجه‌گیری که با کشف پایه‌های عصبی تجربیات دینی، می‌توان وجود هرگونه امر فرامادی را رد کرد، یک مغالطه تقلیل‌گرایانه است. علم می‌تواند در درک ما از جهان مادی کمک کند، امانی نتواند به تنهایی به تمام پرسش‌های اساسی پاسخ دهد.

در ظرف‌ترین و پیچیده‌ترین اندام انسان، یعنی مغز و با استفاده از ابزارهای علوم اعصاب شناختی به اوج خود رسید. اگر گالیله پیش‌تر به آسمان نظری می‌دوخت و باورهای دینی را به پرسش می‌کشید، علوم اعصاب شناختی در پیچیدگی‌های مغز نفوذ کرد و جدال علم و دین را به ابعاد جدیدی کشاند.

پرسینگر با آزمایش خود، پرسش‌های بنیادینی را درباره ماهیت تجربیات دینی و نقش مغز در شکل‌گیری آن‌ها مطرح کرد. آنچه ما تجربه دینی می‌نامیم آیا صرفاً یک توهم پیچیده و زیبا نیست که توسط مغز تولید می‌شود؟ آیا تجربیات دینی و ادیان جهان چیزی جز توهمات جمعی نیستند که مغز انسان برای توجیه پدیده‌های ناشناخته خلق کرده است؟ اگر مغز انسان بتواند با تحریک الکتریکی، تجربه‌ای مشابه تجربه دینی ایجاد کند، پس نقش باورهای دینی در شکل‌گیری این تجربیات چقدر است؟ آیا می‌توانیم با دست‌کاری مغز، ایمان دینی را ایجاد یا از بین ببریم؟ این پرسش‌ها همچنان ذهن دانشمندان و فیلسوفان را به خود مشغول کرده و نشان می‌دهد که جدال علم و دین، نه تنها از بین نرفته، بلکه به شکل‌های جدید و پیچیده‌تری در عصر حاضر ادامه دارد.

پرسینگر با طرح این فرضیه که فعالیت‌های الکتریکی گذرا در لوب گیجگاهی مغز می‌تواند بستری مناسبی برای تجربه‌های دینی و احساس حضور یک موجود فراطبیعی فراهم کند، به کاوش در دنیای پیچیده ذهن پرداخت. به باور او، این احساس خاص ممکن است ناشی از فعالیت هم‌زمان اما متفاوت دو نیمکره مغز باشد. در حالی که نیمکره چپ مسئول پردازش مفهوم «خود» است، نیمکره راست با ایجاد الگوهای عصبی مشابه، می‌تواند تجربه حضور یک موجود دیگر را شبیه‌سازی کند. او برای بررسی این فرضیه، فعالیت الکتریکی مغز افرادی را که در حال تجربه دینی مانند مراقبه یا مکالمه با موجودات نامرئی بودند، با استفاده از دستگاه EEG (۸) مورد مطالعه قرار داد. نتایج این تحقیقات، نظریه او را مبنی بر نقش لوب گیجگاهی در ایجاد تجارب دینی تأیید کرد.

در ادامه، پرسینگر با هدف بررسی امکان ایجاد مصنوعی این تجربیات، دستگاهی به نام Godhelmet «کلاهخود خدا» را طراحی کرد. این دستگاه با تحریک الکتریکی لوب گیجگاهی، سعی در شبیه‌سازی شرایطی داشت که منجر به تجربه‌های دینی می‌شود. نتایج آزمایش‌ها نشان داد که این دستگاه روی حدود هشتاد درصد از افراد مورد آزمایش، تأثیر گذار بوده و توانسته است تجربیات مشابهی را ایجاد کند. (۹)

اگرچه پژوهش‌های مایکل پرسینگر و همکارانش در زمینه تحریک مغناطیسی لوب گیجگاهی و القای تجربیات دینی، گامی مهم در جهت درک نورویبولوژیکی این تجربیات بود، اما یافته‌های بعدی پیچیدگی‌های بیشتری را در این حوزه آشکار ساخت. مطالعات متعدد نشان داد که شبکه‌های عصبی گسترده‌ای فراتر از لوب گیجگاهی در ایجاد و تجربیات دینی نقش دارند. در واقع مناطق مختلفی از مغز، از جمله لوب گیجگاهی (مرتبط با حافظه، زبان و خودآگاهی)، لوب آهیانه (مرتبط با ادراک حسی و احساس نسبت به محیط)، لوب پیشانی (مرتبط با تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و تنظیم هیجانات)، پل مغزی (اتصال دو نیمکره مغز) و بخش پیش‌پیشانی (مرتبط با عملکردهای اجرایی) در تجارب معنوی نقش دارند. این مناطق با همکاری یکدیگر و با دخالت دستگاه عصبی خودکار، تغییرات فیزیولوژیکی و شناختی متنوعی را در فرد ایجاد می‌کنند که منجر به تجربه دینی می‌شود. (۱۰)

مطالعات تصویربرداری عصبی (۱۱) روی افراد در حال

## باورهای شناختی دینی بیشتر از بستر رفتارها از جمله مناسک دینی سر برمی آورند. نه از گفتگوهای استدلال و روزانه



دین‌ورزی و یافته‌های علوم شناختی دین الزاماً مانع‌الجمع نیستند به افق‌گشایی‌های تازه این دانش در فهم زبان دین، ساز و کارهای تربیت و تبلیغ دینی و بحث‌های شورانگیزی که در حوزه معرفت‌شناسی دین ایجاد کرده، بسیار خوش‌بینم

دکتر مهرناز باشی زاده مقدم عضو هیأت علمی دانشگاه قرآن و حدیث در گفت‌وگو با حریم‌امام از شاخصه‌های علوم شناختی دین سخن گفت و به این پرسش پاسخ داد که «علوم شناختی دین تهدیدی برای باورهای دینی است یا فرصتی برای درک و شناخت بهتر و دقیق‌تر باورهای دینی؟».

از تجارب منحصر به فرد شخص پردازش شده و در دستگاه شناختی او شکل می‌گیرند؛ اما از جهت دیگر با این سخن موافق نیستم؛ چرا که معتقدم انسان موجودی اجتماعی و دارای مغزی اجتماعی است. به همین لحاظ، مطابق یافته‌های علوم شناختی، بسیاری از باورهای دینی انسان با تبیین‌های تکاملی و روانشناسی اجتماعی، هم‌آیندی دارد و می‌تواند از منظر اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. چنانکه مطابق دیدگاه‌های تکاملی، از دین به‌عنوان چسب اجتماعی یاد شده است و فرد با داشتن باوری همسو با باور سایر افراد جامعه یا گروهی که به آن تعلق دارد احساس امنیت می‌کند که این مهم در راستای بقای اوست. از این رو در بررسی باورهای دینی انسان، باید در ابتدا شبکه باور او و اینکه بن‌مایه باور دینی فرد در چه محیط اجتماعی شکل گرفته است مورد توجه قرار داد. از سویی این مهم را نباید از نظر دور داشت که رفتارها غالباً بیش از استدلال‌ها در ایجاد و پایداری باورها نقش دارند؛ به همین لحاظ بر خلاف تصور عامه، در جامعه یا گروه‌های مناسکی، باورهای شناختی دینی بیشتر از بستر رفتارها از جمله مناسک دینی سر برمی آورند و ماندگار می‌شوند، نه از گفتگوهای استدلال و روزانه. حتی آزمایش‌ها نشان داده‌اند که وقتی استمرار و تکرار در وانمود کردن به پذیرش باوری از جمله باورهای دینی صورت می‌پذیرد، پس از مدتی فرد وانمود کننده، حقیقتاً به لحاظ شناختی آن باور را می‌پذیرد. در همین راستا، می‌توان از برخی از سوگیری‌های شناختی انسان اجتماعی نیز یاد کرد. مثلاً یکی از معیارهای مغز ما برای صدق و پذیرش یک باور آن

زبان مفاهیم مشترکی می‌یابند و می‌توانند یافته‌های خود را با یکدیگر مبادله کنند، اتفاقی که در چند دهه قبل بسیار کمیاب بود. چنانکه پیش‌تر در دانش‌های میان‌رشته‌ای چون روانشناسی دین، جامعه‌شناسی دین، فلسفه دین و... فقط دو حوزه علمی مرزهای خود را به‌روی هم می‌گشودند، اما گویی علوم شناختی دین دهکده‌ای جهانی برای گفتمان دانش‌های مختلف حول و حوش محور دین فراهم آورده است. بدون شک این مهم به پیشبرد علم کمک شایانی خواهد کرد. نکته دیگری که به‌عنوان شاخصه این حوزه دانشی می‌توان بیان داشت این است که علوم شناختی دین زمینه‌های نوآورانه‌ای را برای مطالعه مقولات دینی فراهم می‌آورد که با روش‌های سنتی تفاوت نظری و عملی دارد و این دانش این قابلیت را دارد که به‌عنوان کانونی گرانثی هر پدیده دینی را از هر نحله و مکتب فکری به‌بوته بررسی و مطالعه علمی بسپارد.

**به نظر می‌آید که آموزه‌ها و باورهای دینی از جمله امور «ساجکتیو» هستند که نمی‌توان صحت و کذب آن‌ها را با روش‌های تجربی سنجید. با این وصف اساساً مطالعه علمی دین چگونه ممکن است؟**

بنده معتقدم باورهای دینی دوروی یک سکه هستند؛ یعنی ایمان دینی هم جنبه فردی دارد و هم جنبه اجتماعی؛ هم به‌شخص فردی می‌بخشد هم هویت اجتماعی. به همین لحاظ من با این سخن از جهتی هم‌دل که باورهای دینی به‌عنوان حالاتی ذهنی از جمله امور «ساجکتیو» هستند و در بستری

**ضمن تعریف علوم شناختی دین، بفرمایید که چه تفاوت شاخصی بین این دانش با سایر دانش‌ها در مطالعه دین وجود دارد؟**

علوم شناختی دین از جمله دانش‌های چندرشته‌ای است که رویکردی همگرا در مطالعات علم و دین دارد. این دانش به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از علوم شناختی مطالعه ساز و کارها و فرآیندهای شناختی گرایش‌ها، بینش‌ها و کنش‌های دینی را در دستور کار خود قرار داده و پدیداری، گسترش، انتقال و بقای پدیده‌های دینی را با روش‌های تجربی و نظری مورد بررسی قرار می‌دهد. رویکرد پژوهشگران این رشته علمی در مطالعه گرایش‌ها، باورها، تجربه‌ها، سنت‌ها و مناسک دینی بسیار متنوع است و شامل رویکردهای انسان‌شناسی تکاملی، روانشناسی، عصب‌شناسی، فلسفه ذهن و سایر علوم می‌شود.

در باره بخش دوم پرسش باید بگویم به نظر بنده شاخصه اصلی این زیرشاخه علمی در وهله نخست، مانند خود رشته علوم شناختی، گشودگی، ماهیت شبکه‌ای، تکثر و سیالیت مرزهای متعدد و متنوع همه علمی است که می‌توانند به‌گونه‌ای در مطالعه ساز و کارهای شناختی مرتبط با پدیده‌های دینی نقش ایفا کنند و موجبات داد و ستد علمی را فرا سوی قلمروی اختصاصی خود فراهم آورند؛ مثلاً فرقی نمی‌کند که یافته‌های مؤثر در یک موضوع مطالعاتی مرتبط با دین از دانش باستان‌شناسی به دست آمده باشد یا ژنتیک و یا حتی زبان‌شناسی تاریخی؛ مهم این است که پژوهشگران و دانشمندان علوم تجربی و انسانی که در یک گروه بر روی یک پدیده دینی کار می‌کنند،



است که چه تعداد از افراد آن را تأیید می‌کنند. به این سوگیری شناختی، سوگیری تأیید (Conformation Bias) می‌گویند که طی دو ساز و کار «نفوذ هنجاری و نفوذ اطلاعاتی» عمل می‌کند. تأثیرپذیری هنجاری بدین معنا است که فرد وقتی می‌بیند تعداد زیادی از افراد به چیزی باور دارند، او نیز قوت قلب می‌یابد و دل و جرئت پیدا می‌کند تا باورش را ابراز کند و می‌داند که مورد حمایت گروه قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر ساز و کار نفوذ اطلاعاتی به این معنا است که اگر خود فرد هم دربارهٔ صدق باورش تردید داشته باشد، وقتی تأیید افراد زیادی را در این زمینه می‌بیند، با خود می‌گوید: حتماً این باور درست است که تعداد زیادی آن را پذیرفته‌اند یا استدلال‌ها و توجیه‌های افراد دیگر قطعیت بیشتری به باور اومی بخشند. بسیاری از خیزش‌های دینی - اجتماعی در تاریخ به این صورت شکل گرفته‌اند و بدون شک در دنیای معاصر نمی‌توان وجود شبکه‌های اجتماعی که در القا، ایجاد و هم‌نوا کردن باورهای جدید نقش مهمی دارند، را نادیده گرفت. نکتهٔ دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که پذیرش یک باور دینی در بستر اجتماع و از شخص دیگر به این وابسته است که خود آن شخص مروج یا مبلغ باور، چقدر دربارهٔ باور خود مصمم باشد، بر آن اصرار ورزد و برای باورهای دینی خود هزینه مادی و معنوی بپردازد. به سخن دیگر، وقتی فردی از جان و مال و ناموس برای باور دینی خود هزینه می‌کند، این پیام اجتماعی را به سایرین می‌دهد که این باور، باور موجهی است. نهایتاً می‌توان گفت که در بسیاری از موارد، فارغ از گفتمان‌های دیالکتیک و اندیشه‌ورزانه، باورهای دینی در قالب الگوهای سرسپردگی‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. چنانکه فرد در یک رابطهٔ دل‌بستگی که ابتدا احساس امنیت و حمایت در او ایجاد می‌کند، عاملیت خود را برون‌سپاری می‌کند و باورهای دینی خود را بر اساس نظام ارزشی تبعیت و اطاعت از شخصی که او را به عنوان مراد یا مرشد خود پذیرفته است، سامان می‌بخشد. اینجا است که ممکن است آفت مسحورشدگی برای فردی که باورهای مراد خود را در بسته‌های عاطفی - شناختی - اجتماعی دریافت کرده، رخ دهد و کار به جایی رسد که فرد قدرت تفکر و استدلال ورزی خود را از دست بدهد. نتیجهٔ نهایی اینکه ایمان دوگانه‌ای فردی و اجتماعی است که می‌توان آن را در سطح ناخودآگاه یا خودآگاه جمعی نیز مورد مطالعه قرار داد.

### علوم شناختی دین مدعی است که از یافته‌های عصب‌شناسان برای بررسی پدیده دین استفاده می‌کند، برای ما بیان بفرمایید که چگونه می‌توان از عصب‌شناسی برای مطالعه علمی دین یاری گرفت؟

بدون شک یکی از رویکردهای نوین در مطالعات علوم شناختی دین رویکرد عصب‌شناختی دین است که هنوز دانشی نوپا است. ایمان ورزی ما قطعاً پیوند وثیقی با بدن ما دارد. بدون این بدن مادی مانمی‌توانیم خدایی را بشناسیم، باور کنیم، او را عبادت نماییم و تجربه‌ای معنوی داشته باشیم؛ اما این را می‌دانیم که مرکز پردازش این پدیده‌های دینی در سطح سخت‌افزاری، مغز و در سطح نرم‌افزاری می‌تواند ذهن باشد. از آنجا که ذهن و حالات ذهنی قابل فروکاستن

به متعین‌های فیزیکی نیست، ما تنها در سطح سخت‌افزاری یعنی ساختار، عملکرد و الگوریتم‌های محاسباتی مغز می‌توانیم به مطالعه پدیده‌های دینی بپردازیم، که به هر روی گامی به جلوس است. به هر حال، به نظر من این مطالعات دیدی واقع‌بینانه‌تر از باورها و رفتارهای دینی ما می‌دهد و زوایای رازگونهٔ آن را بر ما می‌گشاید.

بگذارید با استناد به مقاله‌ای علمی در این زمینه رویکردهای اصلی مطالعاتی در حوزهٔ عصب‌شناسی دین را بیان نمایم. در مقاله خوبی که دو عصب‌شناس دانمارکی به نام یوف شوئوت و مایکل ون در کتاب دست‌نامهٔ علوم شناختی دین (۲۰۲۲) ارائه کرده‌اند، ۵ رویکرد برای مطالعات عصب‌شناختی دین معرفی شده و نقاط ضعف و قوت هر یک از رویکردها بیان شده است. در رویکرد اول که رایج‌ترین روش میان سایر روش‌ها است، پژوهشگران همبسته‌های عصبی دین که از پارادایم‌های روانشناسی تجربی اقتباس شده مورد بررسی قرار می‌دهند؛ مثلاً ضریب همبستگی دعا در بهبود عملکرد سیستم قلبی - عروقی، سیستم ایمنی، بهباشی درونی و مواردی از این دست مورد مطالعه قرار می‌گیرد. غالباً این آزمایش‌ها با اندازه‌گیری فعالیت‌های متابولیکی مغز و مصرف اکسیژن بررسی می‌شود. در رویکرد دوم پژوهشگران پدیده‌های دینی و معنوی را با توجه به تفاوت‌های ساختار فیزیکی در افراد مختلف و یا حتی افرادی که دچار ضایعات مغزی و آتروفی سیستم عصبی شده‌اند، مورد مطالعه قرار می‌دهند. در رویکرد سوم پیوند دین - مغز به صورت مقایسه‌ای و با استفاده از روش هیپنوتیزم پارادایم‌های توهم و ردیابی تأثیرات داروها یا دارونماها صورت می‌پذیرد. تجارب خلسه، خروج از بدن، احساس حضور و در مجموع تجارب فرار و شناختی می‌توانند از جمله زمینه‌های پژوهشی این رویکرد باشند. در رویکرد چهارم سعی می‌شود فرآیندها و ساز و کارهای عصب‌شناختی مناسب یک یا یک تجربهٔ اصیل دینی در مغز مورد مطالعه قرار گیرد و بررسی شود که کدام مناطق مغز در حین انجام یک عمل دینی تحریک شده و فعال می‌شوند. در نهایت در رویکرد پنجم دانشمندان سعی می‌کنند با تحریک مناطق خاصی از مغز کنش یا تجربهٔ دینی را در شخصی که تحت آزمایش قرار گرفته پدید آورند. به هر روی روش‌های تجربی مطالعات عصب‌شناختی دین با استفاده از ابزارهایی است که یا رخداد‌های الکتروفیزیولوژیک را از طریق امواج مغزی ثبت می‌کنند، یا از روش‌های تصویربرداری و اندازه‌گیری همودینامیک (اندازه‌گیری جریان خون و اکسیژن‌رسانی به بافت مغزی) بهره می‌برند، یا چنان که بیان شد تحریکات الکتریکی به مغز القا می‌کنند و با تنها به بررسی آسیب‌های ساختاری مغز و ارتباط آن با تجربه‌های دینی و معنوی می‌پردازند. با این همه، عصب‌شناسان خود معترف‌اند که مطالعات عصب‌شناختی پدیده‌های دینی با سه اشکال اساسی روبرو است. نخست آنکه همبستهٔ عصبی و آنچه به‌عنوان پدیدهٔ دینی مورد بررسی قرار می‌گیرد، گاه حقیقتاً به هم مرتبط نیستند. دوم آنکه نتایج آزمایش‌ها همیشه به لحاظ روایی و اعتبار از دقت لازم برخوردار نیستند. برای مثال دعا یا مراقبه در محیط آزمایشگاهی با ابزارهای ویژه بسیار متفاوت از انجام همان اعمال در مکانی مقدس، مملو از افراد

مناسک گزار دیگر و جزئیات خاصی از اشیاء و عوامل محیط مناسبی است که بدنمندی آن تجربهٔ دینی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. سومین ایرادی که به آزمایش‌های عصب‌شناسی دین وارد است، این است که پژوهشگران گاه از «استنتاج معکوس» برای تفسیر نتایج آزمایش خود بهره می‌گیرند. این امر ممکن است نتایج آزمایش را دچار خطا کند. به هر روی با اینکه مقالات علمی خوبی در دودهمهٔ اخیر در این زمینه ارائه شده است، اما می‌توان گفت که این دانش هنوز در ابتدای راه است و باور دینی ساحت‌هایی دارد که در چنبرهٔ بررسی‌های فیزیکی گرفتار نمی‌آید.

### کدام بخش مغز در کارکرد تجارب دینی و معنوی نقش دارد و آیا می‌توان به‌طور مستقیم طی دستگاه‌هایی، آن قسمت از مغز را تحریک کرد تا به تجارب روحانی و معنوی دست پیدا کنیم؟

در مطالعات اولیهٔ ال‌هایات عصب‌شناختی فرضیه‌های جالب توجهی مانند «جای خدا» (God Spot) ناظر به منطقه‌ای ویژه در مغز که مرتبط با تجارب معنوی و پیوند با غایتی متعال است یا «ژن خدا» (God Gene) ناظر به ژنی که کد سازندهٔ پروتئین ناقل شیمیایی سلول‌های عصبی در گیر در باورهای دینی است، مطرح شد. امروزه می‌دانیم که این فرضیات پشتوانهٔ علمی لازم ندارند، اما دانشمندان علوم اعصاب دین مناطق متعددی از مغز را به عنوان نواحی‌ای که نقشی کلیدی در تجارب روحانی و معنوی دارند معرفی کرده‌اند.

• بخش اول لوب گیجگاهی است که با تحریکات شنیداری، بینایی، حافظهٔ بلندمدت و فهم زبان درگیر است. برخی از دانشمندان علوم اعصاب معتقدند این بخش از مغز در پیوند تجارب معنوی و روحانی با مقوله‌هایی چون خویشتن، خودآگاهی و ادراک هویت فرد مرتبط است.

• بخش دوم مغز یعنی لوب آهیانه با پردازش‌های حسی و احساس شخص با محیطی که در آن قرار دارد، مرتبط است. کاهش فعالیت‌های این بخش از مغز با تجارب معنوی که احساس فرد نسبت به زمان و مکان کاهش می‌یابد یا خود را در پیوند با هویتی فراطبیعی می‌یابد، ارتباط دارد.

• بخش سوم، لوب پیشانی است که نقش مهمی در عملکردهای تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و تنظیم هیجانی دارد. طی تجربهٔ معنوی ممکن است بخش پیشانی تغییراتی در فعالیت‌های خود به نمایش بگذارد، که می‌تواند مشارکت در پردازش تفکر، ادراک، حالات هیجانی و احساسات پرشوری از ارتباط یا مواجهه با امری معنوی باشد.

• بخش دیگر پل مغزی است که ۲۰۰ میلیون فیبر عصبی از آن عبور می‌کند و دو نیمکرهٔ مغز را به هم متصل می‌نماید و امکان مبادلهٔ اطلاعات میان آن‌ها را فراهم می‌آورد. پژوهشگران علوم اعصاب معتقدند به هنگام تجربهٔ معنوی، احتمالاً ارتباط بیشتری میان دو نیمکرهٔ مغز ایجاد می‌شود که این امر موجب پردازش تمام‌گرا از ادراک واقعیت می‌گردد.

• در نهایت بخش پیش‌پیشانی که مسئول عملکردهای اجرایی مانند توجه، حافظه و برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری است، طی تجارب معنوی ممکن است

# علوم شناختی دین، متکفل تبیین شکل‌گیری مفاهیم کلی باورهای دینی است



دکتر جواد درویش آقاجانی عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات بنیادین علم و فناوری دانشگاه شهید بهشتی و مولف کتاب «فعل الهی در طبیعت» است که در گفت‌وگو با حریم‌امام به تبیین جایگاه علوم شناختی دین پرداخت و از دیدگاه‌های شاخص در این رشته علمی نوپدید سخن گفت.

جاستین برت، استاد روان‌شناسی و رئیس مرکز انسان‌شناسی و ذهن موسسه انسان‌شناسی تکاملی و شناختی دانشگاه آکسفورد، یکی از پایه‌گذاران اصلی این رشته و از چهره‌های شاخص و شناخته شده است. پاسکال بویور، استاد انسان‌شناسی دانشگاه واشنگتن، توماس لائوسون استاد بازنشسته دین‌شناسی تطبیقی دانشگاه میشیگان، آکووبسالا، استاد فلسفه دین دانشگاه هلستینکی فنلاند از دیگر چهره‌های شاخص و برجسته این حوزه هستند. برای معرفی این رشته، برت سه محور اصلی علوم شناختی دین را چنین برمی‌شمارد:

۱. رویکرد باریک به دین: این رویکرد به جای پرداختن به تعریف دین، یک نگاه باریک به دین

**آقای دکتر، ضمن معرفی اجمالی شاخه علوم شناختی دین، برای مخاطبان نشریه ما بفرمایید که در حال حاضر چه افرادی با چه دیدگاهی در این حوزه نسبتاً جدید فعالیت می‌کنند و در جهان شاخص هستند؟**

علوم شناختی دین، یک شاخه میان‌رشته‌ای است که با استفاده از رویکردها و ابزارهای تحلیلی علوم شناختی، درصدد توضیح این واقعیت است که چرا باورها و رفتارهای دینی در انسان‌های زیادی وجود دارد. چرا این باورها و رفتارها در طول تاریخ باقی مانده‌اند و تغییرات موجود در فرهنگ‌های مختلف تحت تأثیر چه عواملی ایجاد شده است.

تغییراتی را در خودآگاهی، ادراک یا تمرکز توجه ایجاد نماید.

این مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که طی تجربه معنوی یا روحانی دوبازوی دستگاه عصبی خودکار یعنی اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک به ترتیب در برانگیختگی و فرونشاندن تغییرات فیزیولوژیکی حاصل از هیجانان نقش ایفا می‌کنند. به هر روی چنانکه عرض شد، گاه در آزمایش‌های عصب‌شناسی تجارب دینی ما با تحقق‌های چندگانه مواجه هستیم؛ به این معنا که تحریک یک منطقه در مغز با رفتارهای متنوع دینی مرتبط است که انتساب دقیق یک منطقه به یک تجربه دینی را دشوار می‌سازد.

**از نظر شما علوم شناختی دین تهدیدی برای باورهای دینی است یا فرصتی برای درک و شناخت بهتر و دقیق‌تر باورهای دینی؟**

این پرسش مهم و البته چالش‌برانگیز است. باید اعتراف کرد که جریان غالب در مطالعات علوم شناختی دین به زیان باورها و سنت‌های دینی است و اکثر دانشمندان این حوزه رویکردی فروکاهش‌گرایانه به پدیده‌های دینی دارند؛ چنانکه افرادی مانند دنیل دنت و سم هریس که از جمله چابکسواران الحاد جدید هستند، مطابق دیدگاه‌های تکاملی و عصب‌شناسی، دین را محصول جانبی فرآیند تکامل و باورهای دینی را حاصل کارکرد نادرست و خطاهای سیستم شناختی معرفی می‌کنند؛ اگر چه در کنار این افراد دیدگاه افرادی مانند جاستین برت که از پژوهشگران برجسته علوم شناختی دین با تبیین‌هایی به نفع باورهای دینی است، مایه دلگرمی است. با همه این اوصاف من نیز معتقدم که دین‌ورزی و یافته‌های علوم شناختی دین الزاماً مانع‌الجمع نیستند؛ می‌توان به لحاظ روش شناختی از یافته‌های علوم شناختی بهره برد، اما به لحاظ معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دل در گرو باورهای دینی داشت؛ چنانکه پیش‌تر الهی‌دانان تکاملی تبیین «طراحی هوشمند» (Intelligent Design) را درباره آفرینش مرحله‌ای انسان ارائه کردند. حال مشکل چیست، اگر چنین بیندازیم که خداوند دستگاه شناختی انسان را با چنین سوگیری‌ها و قابلیت‌های عملکردی ویژه آفریده است و به قاعده لطف، رسولانی ارسال کرده تا بسته‌ای فرهنگی به نام دین را که همایند با این دستگاه شناختی است، ارائه کنند و با اتصال به منبع وحی خطاهای احتمالی این نظام شناختی را گوشزد کنند و انسان را هدایت نمایند؟

از سوی دیگر من به افق‌گشایی‌های تازه این دانش در فهم زبان دین، ساز و کارهای تربیت و تبلیغ دینی و بحث‌های شورانگیزی که در حوزه معرفت‌شناسی دین ایجاد کرده، کارکردهای علوم اعصاب شناختی اجتماعی در بهزیستی جامعه انسانی و نیز کاربردهای این دانش با مطالعه بن‌مایه‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی، بسیار خوش‌بینم.

انتخاب کرده است که بر مبنای آن سعی بر توضیح الگوهای فکری و رفتاری در انسان است که «دینی» محسوب می‌شوند. به عنوان مثال، CSR به بررسی موضوعاتی مانند باور به خدا، دعا، قربانی، مراسم مذهبی و... می‌پردازد.

۲. مکمل بودن با سایر رویکردهای تحلیلی دین: CSR مدعی تحلیل و تبیین همه ابعاد دین نیست و می‌توان آن را مکمل سایر ابعاد تحلیلی دین دانست. به عنوان مثال، علوم دینی، فلسفه دین و روانشناسی دین، هر کدام از زاویه‌ای خاص به دین می‌پردازند. CSR نیز می‌تواند با ارائه توضیحات مبتنی بر علوم شناختی، به درک ما از دین کمک کند.

۳. تکثرگرایی در روش‌شناسی: CSR در روش‌شناسی خود تکثرگراست. به این معنا که از روش‌های متعددی مثل مصاحبه، باستان‌شناسی، مدل‌سازی کامپیوتری، آزمایش و... برای گردآوری داده‌ها استفاده می‌کند.

تذکر این نکته لازم است که همه صاحب‌نظران علوم شناختی دین، روی این موارد توافق ندارند. برای مثال پاسکال بویور CSR را مکملی برای روش‌های سنتی و تطبیقی دین‌شناسی نمی‌داند بلکه آن را یگانه رویکرد صحیح برای توضیح دین قلمداد می‌کند.

### گفته می‌شود که هر دانشی یک پیش فرضی دارد که آن را مسلم گرفته است و در خصوص آن چندان بحث و نظری نمی‌کند. مهم‌ترین پیش فرض CSR کدام است؟

مهم‌ترین پیش فرض انسان‌شناختی CSR این است که ذهن انسان، حتی در بدو تولد، مثل یک لوح سفید و خالی از ارزش‌ها و «سوگیری‌های شناختی» نیست؛ بلکه عملگرهایی برای تنظیم بازتابی‌ها و پردازش اطلاعات دارد. به این عملگرهای تنظیم کننده، «ابزارهای ذهنی» گفته می‌شود. کار این ابزارهای ذهنی مقوله‌بندی ادراکات و قرار دادن آن‌ها در دسته‌های از پیش مشخص شده برای ذهن انسان است. برای مثال انسان سوگیری خاصی برای دیدن جهان به شکل «طراحی شده» دارد. ما به صورت طبیعی بین اینکه جهان حاصل شانس و تصادف باشد یا اینکه حاصل یک تدبیر و طراحی خاص، به دومی گرایش داریم و این گرایش به دلیل عملکرد یک ابزار ذهنی است. همچنین ما خیلی گرایش به این داریم که رویدادهای اطراف خود را معلول یک علت شخص‌وار و قصدمند (intentional) ببینیم. برای مثال اگر در یک علفزار چیزی زیر پای ما تکان بخورد، ما بین اینکه باد علف‌ها را تکان داده یا یک مار، به دومی گرایش بیشتری داریم.

این ابزار ذهنی را «ابزار بسیار فعال کشف عامل» (hyperactive agent detection device HADD) می‌نامند که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تبیینی در علوم شناختی دین است.

### با توجه به اینکه علوم شناختی دین رشته جوانی است، چه نظریات مختلفی در تبیین پدیده‌ها و باورهای دینی تا الان ارائه شده که تا حدی روی آن‌ها اتفاق نظر وجود دارد؟

دیدگاه‌های مختلفی در این باره هست که در اینجا به سه دسته از مهم‌ترین و شاخص‌ترین دیدگاه‌های علوم

شناختی دین مختصراً اشاره می‌شود:

#### ۱. دیدگاه انتسابی attribution account

این دیدگاه بر اساس سوگیری شناختی به همان ابزار کشف عامل است که توضیح دادیم. طبق آن، باورهای انسان به عوامل ماوراءطبیعی، از جمله ارواح و خدایان، به این دلیل به وجود آمده‌اند که انسان‌ها ابزار شناختی خاصی دارند. وظیفه این ابزار شناختی نسبت دادن قصدمندی به اشیاء و عوامل است. این ابزار شناختی در انسان و برخی از جانوران مثل میمون در طول سیر تکاملی ایجاد شده است تا به حفظ بقای آن‌ها کمک کند. در واقع، زمانی که انسان به درستی علت یک پدیده را نداند، سوگیری شناختی نسبت به عوامل قصدمند باعث می‌شود، عامل قصدمند را بر دیگر عوامل (طبیعی غیر قصدمند) ترجیح دهد. این سوگیری همان HADD است. جاستین برت می‌گوید آزمایش‌ها روی نوزادان نشان می‌دهد که HADD در پنج ماه اول زندگی فعال است.

#### ۲. دیدگاه استعدادی dispositional account

دیدگاه استعدادی بر این ایده استوار است که برخی باورها، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم در طول تاریخ بشر با دوام‌تر بوده و بهتر بین فرهنگ‌ها و نسل‌ها منتقل شده و باقی مانده‌اند. نظریه تکامل می‌تواند راز ماندگاری این باورها بر اساس سازگاری adaptation یا محصول فرعی by-product بودن یک ویژگی سازگاری توضیح دهد. دن اسپربر راهبردی را برای مطالعه فرهنگ ایجاد کرده است که آن را اپیدمیولوژی بازتابی‌ها نامیده است؛ یعنی مدلی طبیعت‌گرایانه از اولویت‌دهی به فرهنگ. بر اساس این مدل، فرهنگ نشانگر یک ماهیت یا اجزایی پراکنده است. این الگو شباهت‌هایی با مبحث اپیدمیولوژی بیماری‌ها دارد. درست همان‌طور که بدن انسان در برخی عوامل بیماری‌زا آسیب‌پذیر و در برابر برخی دیگر از این عوامل مقاوم است، ذهن انسان‌ها نیز برخی از باورها را بیشتر

از بقیه می‌پذیرد. به گفته اسپربر، برای درک فرهنگ، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا برخی از باورها و رفتارها بیش از بقیه در یک جامعه رایج‌تر هستند. او معتقد است که این الگو شبیه به الگوهای انتشار بیماری‌ها در جامعه است.

برجسته‌ترین نماینده این روایت برای اینکه چرا اعتقاد به خدایان طبیعی است، پاسکال بویور است. بویور با تکیه بر انسان‌شناسی شناختی و تکاملی، برخی از سیستم‌های شناختی را شناسایی کرده که وظایف مختلفی را انجام می‌دهند. این سیستم‌های شناختی بایکدیگر همگرا می‌شوند تا اعتقاد به خدایان را به یک امر فرهنگی و طبیعی تبدیل کنند.

#### ۳. دیدگاه آمادگی Preparedness account

دیدگاه آمادگی بر پایه روان‌شناسی رشد استوار است و با مطالعه روی کودکان نشان می‌دهد که ساختارهای مفهومی در حال رشد در کودکان، شامل برخی سوگیری‌ها است که کودکان را برای پذیرش وجود خدایان آماده می‌کند. دیورا کلمن استاد روان‌شناسی و مطالعات مغز دانشگاه بوستون این رویکرد را دنبال می‌کند. او مدعی است می‌توانیم کودکان را «خداباوران شهودی» بدانیم. مهم‌ترین سوگیری که در کودکان منجر به خداباوری آن‌ها می‌شود، سوگیری و تمایل برای دیدن جهان به صورت هدفمند و غایت‌مند است.

### CSR مدعی تبیین یکسری باورهای دینی است؛ اما می‌دانیم که ادیان مختلف باورهای مختلفی دارند. برای مثال تصویر خدا در دینی مانند اسلام با دینی مانند مسیحیت متفاوت است. اسلام از توحید یاد می‌کند و مسیحیت از تثلیث. حتی تفاوت باورهای ادیان ابراهیمی با ادیان شرق فراتر از این است. واژه «دین» در علوم شناختی دین، به کدام یک از این‌ها رجاع دارد؟

علوم شناختی دین، متکفل تبیین شکل‌گیری مفاهیم کلی باورهای دینی است. این مفاهیم کلی، مانند باور به خدا، آخرت، معاد، روح، و...، در تمامی ادیان وجود دارند، هر چند که ممکن است قرائت‌های متفاوتی از آن‌ها وجود داشته باشد. به عنوان مثال، باور به خدا، یکی از مفاهیم کلی باورهای دینی است. این باور در تمامی ادیان وجود دارد، اما ممکن است خدا در ادیان مختلف به صورت‌های مختلفی تصور شود. در برخی ادیان، خدا یک موجود مشخص‌وار است که در جهان دخالت می‌کند. در برخی دیگر، خدا یک موجود غیر مشخص‌وار است. در برخی دیگر، خدا یک نیروی ماوراءطبیعی است که جهان را خلق کرده است، اما از آن دور است. علوم شناختی دین سعی می‌کند با بررسی فرایندهای شناختی انسان توضیح دهد که چگونه نوع انسان به چنین باورهایی می‌رسد. به عنوان مثال، دیدگاه انتسابی، که توضیح داده شد، سعی می‌کند نشان دهد که چرا انسان‌ها تمایل دارند به عوامل ماوراءطبیعی، مانند خدا، اعتقاد داشته باشند. برای مثال چنین اعتقادی می‌تواند به انسان‌ها کمک کند تا جهان را قابل فهم‌تر و قابل کنترل‌تر کنند. البته علوم شناختی دین نمی‌تواند تمام تفاوت‌های موجود بین ادیان را توضیح دهد. به عنوان مثال، تفاوت بین ادیان ابراهیمی و ادیان شرقی که در سؤال مطرح شده، یکی از این تفاوت‌ها است.

باور به خدا، یکی از مفاهیم کلی باورهای دینی است. این باور در تمامی ادیان وجود دارد، اما ممکن است خدا در ادیان مختلف به صورت‌های مختلفی تصور شود. در برخی ادیان، خدا یک موجود مشخص‌وار است که در جهان دخالت می‌کند. در برخی دیگر، خدا یک نیروی ماوراءطبیعی است که جهان را خلق کرده است، اما از آن دور است. علوم شناختی دین سعی می‌کند با بررسی فرایندهای شناختی انسان توضیح دهد که چگونه نوع انسان به چنین باورهایی می‌رسد. به عنوان مثال، دیدگاه انتسابی، که توضیح داده شد، سعی می‌کند نشان دهد که چرا انسان‌ها تمایل دارند به عوامل ماوراءطبیعی، مانند خدا، اعتقاد داشته باشند. برای مثال چنین اعتقادی می‌تواند به انسان‌ها کمک کند تا جهان را قابل فهم‌تر و قابل کنترل‌تر کنند. البته علوم شناختی دین نمی‌تواند تمام تفاوت‌های موجود بین ادیان را توضیح دهد.



# راه پیمایی اربعین فوت اسلام، فوت حقیقت وفوت جنبه های مقاومت اسلامی است.

رهبرانقلاب اسلامی ۱۳۹۸/۰۷/۲۱

